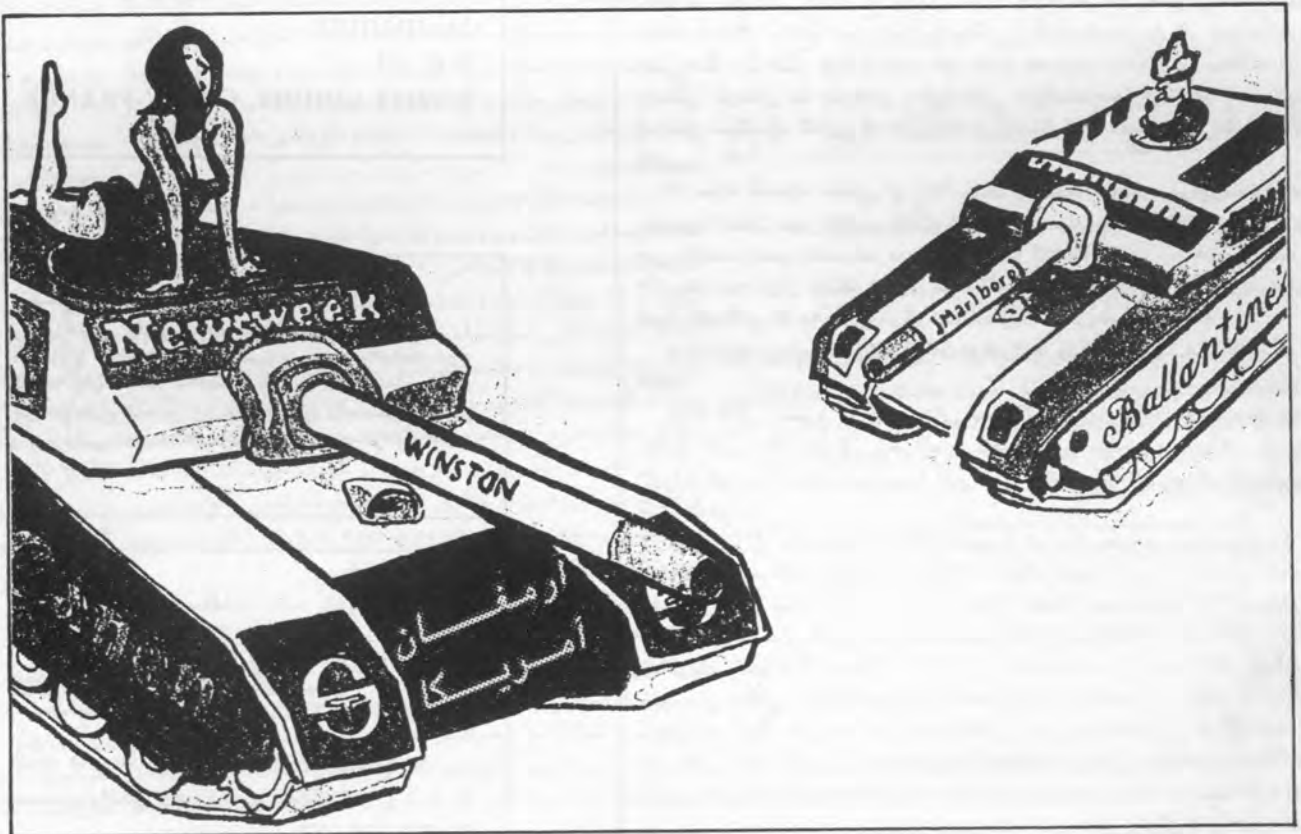


راه آزادی

شهریاد ماه ۱۳۷۰

۱۲

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



* بازگشت به ایران

* تیغ سانسور بر گردن انتشارات!

* راه آزادی بصورت دنباله دار منتشر می کند:

خاطرات کوزیچکین

مأمور ك.گ.ب و کارمند سفارت شوروی در تهران

شرایط جنگی و کودکان

از طرف مجمع عمومی سازمان ملل در نوامبر ۱۹۸۹ حقوق بیشتری برای عدالت، امنیت یا حفاظت و رشد کودکان به تصویب رسید.

اواخر سپتامبر ۹۰ شرکت کنندگان نشست جهانی برای کودکان، که از مقامات بلند پایه کشورها تشکیل شده بود متعهد شدند که تمام تلاش خود را در جهت بهبود وضع تغذیه کودکان و مقابله با مرگ و میر کودکان بکار برند. در یک قطعنامه در این نشست ۱۵۹ کشور متعهد شدند که تلاش خود را برای حفاظت و امنیت کودکان افزایش دهند و شرایط مناسبی برای رشد سالم جسمی و روحی کودکان فراهم آورند.

در ۱۶ ژانویه ۹۱ جنگ خلیج فارس آغاز شد. سکوت و غم، ویرانی دهکده ها و شهرها، محکوم به مرگ شدن انسانها، خصوصاً کودکان بار دیگر قربانی شده اند. کودکانی که در نه بوجود آمدن جنگ سهیم و نه توان دفاع از خود را دارند. کودکان مانند تمان شرایط جنگی در تمام دنیا این بار نیز در تیررس این جنگ ویرانگر قرار گرفته اند. تمام تصویب نامه های حفاظت از حق زندگی کودکان به شوهای مطبوعاتی سیاست مداران بدل شد. کودکان قربانی سیاست گذاری شده اند که در انتخاب آن نقشی نمی توانند بازی کنند.

۴۵ ساله گذشته نشانی از ۱۵۰ جنگ بر پیشانی دارد در این جنگ ها ۱۶ میلیون انسان غیر نظامی کشته شده و ۶۰ میلیون که اکثراً کودکان و زنان می باشند زخمی شده اند. در چندین ساله گذشته حدود ۲۰۰ هزار کودک زیر ۱۵ سال به ایزار جنگ تبدیل شده اند خصوصاً در جنگ عراق علیه ایران تعداد کودکانی که به بازی مرگ کشانده شده اند زیاد بوده است.

در قرارداد رعایت حقوق کودکان در شرایط جنگ از طرف سازمان ملل آمده است:

ماده ۱۲۸ تبصره ۴: کشورهای امضاکننده این ماده موظف به رعایت حقوق غیر نظامیان در بحرانهای نظامی می باشند و موظف به فراهم آوردن شرایط مناسب برای به دور نگاه داشتن کودکان در شرکت در جنگ می باشند.

جنگ عراق علیه ایران، جنگ خلیج با شرایط بحرانی در فلسطین اشغالی و لبنان واقعات دیگری را نشان داد. جنگ خلیج فارس تمام شد آتش بس بین عراق و سازمان ملل طرف دیگر جنگ بسته شد. اما صحبتی از خرابیهای جنگ در عراق و کویت نیست اوضاع بهداشت و تغذیه مردم در عراق و کویت خصوصاً کودکان در نازلترین شرایط می باشد آغاز درگیریهای نیروهای دولتی عراق با مردم در شمال عراق کردستان و در جنوب کودکان و زنان بار دیگر قربانی این سمجکاری رژیم دیکتاتوری عراق شده اند. آوارگان جنگ خصوصاً کودکان و سالمندان در خطر مرگ قرار دارند. تعداد زیادی از کودکان و سالمندان در راه بر اثر سرما و یخ بندان محله کوهستانی در کردستان زندگی خود را از دست داده اند. طبق قرار های بین المللی کشور های عضو و سازمان ملل موظف به تضمین امنیت کودکان و غیر نظامی می باشند از این که در این بحران سازمان ملل فقط به توسعه رعایت حقوق کودکان می پردازد قابل تعجب می باشد. اگر سازمان ملل بعنوان تنها ارگان صلاحیت دار برای حل بحرانهای جهان و منطقه باقی می خواهد بماند باید در چنین شرایط به وظیفه مهمی که از طرف «مردم جهان» برای آن انتخاب شد اقدام کند.

بافرارسیدن سال ۲۰۰۰ تنها از طریق همکاریهای بین المللی می تواند در جهان شرایط مساعد زندگی شامل تغذیه کافی، آب آشامیدنی سالم، جلوگیری از بیماریهای مسری برای کودکان فراهم آورد. حفاظت و تأمین امنیت کودکان در مناطق بحرانی وظیفه اصلی در سال ۲۰۰۰ خواهد بود. هزینه اقدام فوق برحسب محاسبات یونیسف به ۲۰ میلیارد بالغ می باشد با توجه به پتانسیل قوی کشورهای صنعتی و سازمان دهی آنی میلیاردها دلار برای جنگ در خلیج فارس می توان دید که رقم کم برای نجات کودکان از مرگ و زندگی بهتر تا سال ۲۰۰۰ لازم است.

آواره شدن کردها در عراق بار دیگر تاکید بر رعایت قوانین بین المللی برای سلامت و رشد کودکان را وظیفه روز سازمان ملل قرار می دهد.

RAHE AZADI

N°:12

Juni 1991

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه بوسد، باامضاء درج میکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل: ۵۰ مارک آلمان غربی

برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل: ۶۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمایید:

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG

(BLZ 390 601 80)

KONTO N° : 90985

AACHEN - WEST GERMANY

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب

دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه

کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

بازگشت به ایران

«سران فریب خورده» و «فعالیت های جاسوسی»...

در زمینه اقتصادی، بحران دامنه دار کنونی يك عامل بازدارنده جدی به شمار می رود، مثلاً با حقوقی که دولت به يك لیسانس کامپیوتر یا يك مهندس پیشنهاد می کند حتی نمی توان يك آپارتمان ۲ اتاق خوابه در تهران یا شهر های بزرگ اجاره کرد، چه رسد به گذران امور زندگی. در شرایط کمبود، شبه قحطی و گرانی درکنار مشکلات پر شمار دیگر زندگی، افرادی که در خارج از کشور دارای موقعیت ثابت شغلی هستند را برای بازگشت چهار تردید و دولتی می کند.

مسائل نامبرده به تنهایی و یا به همراه هم می توانند نقش اساسی را در تصمیم گیری هم وطنان خارج از کشور ایفا کنند. جمهوری اسلامی ایران چه گام های عملی در راستای حل این مشکلات برداشته است؟ مهاجرت میلیونی ایرانیان به خارج از کشور فقط و فقط نتیجه عملکرد و سیاست های رژیم جمهوری اسلامی بوده است، بنابراین بازگشت وسیع به ایران هم بستگی به این دارد که این سیاست ها تا چه اندازه تغییر کنند. باید توجه داشت همین اقدامات محدود و گام های کوچکی که تاکنون برداشته شده است، موج مخالفت و اعتراض چنان هایی از رژیم و نیروهای کمابیش قدرتمندی در داخل دستگاه جمهوری اسلامی را برانگیخته است. نیروهای فشار می توانند براین یا آن اقدام ویا تصمیم تاثیر بگذارند و حتی جلوی اجرای آنها بگیرند. تا زمانیکه چنین نیروهایی در جامعه وجود دارند، تا زمانی که زمینه های لازم برای بوجود آمدن دولت قانونی در ایران بوجود نیامده باشد، تا زمانی که عوامل بازدارنده پیش گفت کماکان عمل کنند، بروی هیچ تصمیم، قول و قرار و وعده و وعیدی نمی توان و نباید حساب کرد.

جمهوری اسلامی برای اجرای برنامه های عمرانی تولیدی خود نیاز به صد ها هزار متخصص، نیروی کار آزموده و نیز سرمایه دارد. صد ها هزار ایرانی مقیم خارج از کشور از کارآزموده ترین نیروهای جامعه ما به شمار می روند. بخش بسیار بزرگی از این نیرو بطور واقعی تمایل دارد تخصص خود را در داخل کشور و برای پیشرفت و آبادانی ایران بکارگیرد ضمن آنکه درکنار این عده شمار بسیاری از ایرانیان از اقامت در خارج از کشور به ستوه آمده اند و درانتظار شرایط مساعد تر برای بازگشت بسر می برند. جمهوری اسلامی تلاش می کند ازاین تمایل و احساسات وطن دوستانه درجهت جذب سریع این نیرو و امکانات و سرمایه آن سود جوید. توریخش در نیویورک خطاب به سرمایه داران ایرانی خارج از کشور با گفتن اینکه «درحالیکه دولت برای سرمایه گذاری خارجی اعلام آمادگی کرده است، چرا از توان ایرانیان خارج از کشور بهره نگیرد.» بروشنی این تمایل را به نمایش گذاشت.

نیروهای خارج از کشور باید بتوانند مسئله بازگشت به ایران را تبدیل به عرصه واقعی تلاش برای واداشتن جمهوری اسلامی به عقب نشینی و دست کشیدن از سیاست های گذشته خود کند. این فشارها باید در راستای کسب حداکثر تضمین امنیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عمل کنند. جمهوری اسلامی اگر خواهان جذب نیروهای خارج از کشور است باید در رفتار ها و سیاست های خود تجدید نظر اساسی کند.

دعوت به عمل بیاورند. در زمینه اقتصادی رژیم به لحاظ نیاز فوری و نیز در راستای سمگیزی عمومی خود بسیار بی پروا عمل می کند. لغو حکم ممنوعیت خروج ۲۷ هزار تن از مسئولین و وابستگان به رژیم شاه که بدلیل مالی تحت تعقیب قرار داشته اند و درکنار يك سلسله تصمیمات درباره آزادی فعالیت بخش خصوصی در عرصه تجارت خارجی، سرمایه گذاری در عرصه فعالیت مالی و بخش های صنعتی که تاکنون در انحصار دولت بوده است و نیز فروش بسیاری از کارخانه ها از جمله سیاست ها به شمار می روند. سمگیزی جدید دولت در دیدار چند صد تن از سرمایه داران و صاحبان مؤسسات تولیدی و خدماتی ایرانی در امریکا با توریخش و عادل و وزیر اقتصاد و دارائی و رئیس کل بانک مرکزی بطور مشروح توضیح داده شده است.

بدین ترتیب با آنکه رفسنجانی سیاست دولت خود را «سیاست بازگرداندن ایرانیان مقیم خارج، به کشور» قلمداد می کند، اما بیشترین تلاش برای جذب صاحبان پول و برخی متخصصان مانند پزشکان به کار می رود. مجموعه اقدامات و گام های برداشته شده، شرایط واقعی جامعه ایران و وضعیت رژیم جمهوری اسلامی در شرایط کنونی دورنمای بسیار روشنی برای شتاب بخشیدن به بازگشت ایرانیان مقیم خارج در برابر ما قرار نمی دهد: باید توجه داشت که

«- ایرانیان دولت قانون وجود ندارد و مراکز متعدد قدرت بسته به دایره و میزان نفوذ خود سهمی از قدرت را از آن خود می کنند. ادامه حیات رژیم به شکل کنونی (رهبر، حوزه علمیه، ائمه جمعه، رئیس جمهور، سپاه و ...) استقرار دولت قانون را ناممکن می سازد و هر تصمیمی اجرائی می تواند براحتمی با اعمال نفوذ و یا واکنش مراکز دیگر قدرت، جای خود را به سیاست دیگری بدهد. از جمله می توان به گام های کوچک و خجولانه ای اشاره کرد که در زمینه کاهش برخی فشارها برداشته شده اند ولی هیچیک مینا و معیار قانونی ندارند. در همین چهارچوب می توان گفت که در ایزان امنیت شغلی وجود ندارد جمهوری اسلامی در زندگی روزمره و خصوصی مردم فعالانه دخالت می کند، سیاست هایش درباره زنان و دختران ضد انسانی است، سیستم جاسوسی- پلیسی رژیم در مراکز آموزش، تولیدی و خدماتی فعالانه عمل می کند...»

در عرصه آزادی ها و حقوق دمکراتیک وضعیت جمهوری اسلامی بی نیاز از توصیف است. در جمهوری اسلامی بساط زندان و شکنجه کماکان برقرار است و هنوز هیچ يك از احزاب مخالف اجازه فعالیت ندارند. برای سرورشته داران رژیم، اپوزیسیون هنوز عبارتست از «گروهک ها» و

طی ماه های اخیر بحث پیرامون بازگشت هم وطنان مقیم کشورهای خارجی بطور گسترده مطرح شده است. مسئولین جمهوری اسلامی در این زمینه دست به اقدامات عملی زده اند و در دفتر رئیس جمهور کمیته ویژه ای مسئول پیگیری جذب متخصصین خارج از کشور شده است. برخی وزارتخانه ها نیز به فراخور نیاز و امکانات خود دست به ابتکاراتی از این دست زده اند. در همین رابطه سفارت خانه های جمهوری اسلامی در خارج از کشور فعالیت چشمگیری را آغاز کرده اند و روزنامه های چاپ ایران با آب و تاب در باره بازگشت ایرانیان مقیم خارج از کشور سخن می گویند. اما با همه این سروصداها صحبت از روند بازگشت بسیار زود و غیر واقعی است. طی ۱۳ سال گذشته شمار بزرگی از هم وطنان ما که بخش قابل توجهی از آنان را نیرو های متخصص و کارآمد تشکیل می دهند، به دلایل گوناگون خاک ایران را ترك گفته اند و در کشورهای خارجی اقامت گزیده اند. ۵۰۰ هزار نفر، يك میلیون، دو میلیون؛ هیچ آمار دقیقی پیرامون تعداد ایرانیان مقیم خارج از کشور در دست نیست، اما روند مهاجرت طی سالهای اخیر همچنان ادامه یافته است. اگر انگیزه خروج از کشور را مینا قرار دهیم، باید بگوئیم که طیف ایرانیان خارج از کشور بسیار ناهمگون است. گروه بزرگی از هم وطنان ما بدلیل عدم امنیت شغلی، فشارهای گوناگون اجتماعی و فرهنگی و شرایط غیرقابل تحمل زندگی و کار، راهی کشورهای خارجی شده اند. هواداران و فعالین گروه های سیاسی نیروی بزرگ دیگری را تشکیل می دهند که از چنگال مأمورین امنیتی جمهوری اسلامی گریخته اند و ناگزیر جلای وطن کرده اند. جمعی نیز بخاطر نرفتن به سربازی خود را به خارج از کشور رسانده اند، بسیاری از وابستگان و مقامات رژیم گذشته هم در شمار اولین گروه هایی بودند که ایران را ترك گفتند. طبیعی است هنگامی که مسئله بازگشت به ایران مطرح شود، هریک از این گروه ها با معیارهای خاص خود به قضاوت و تصمیم گیری مبادرت کنند. درکنار يك سلسله مسائل عام و مشترك هریک حساسیت های ویژه خود را داشته اند. جمهوری اسلامی هم با درنظر گرفتن این ناهمگونی تلاش های خود را در وهله نخست متوجه گروه های خاصی از ایرانیان خارج از کشور کرده است. گام های کوچک خجولانه ای که در داخل کشور درجهت کاهش برخی فشارها برداشته شده است، زمینه مساعدی فراهم آورده است تا فرستادگان رژیم نزد متخصصان مقیم خارج بشتابند و از آنها برای بازگشت به ایران و مشاهده «وضعیت جدید و تغییرات»

تیغ پنهان سانسور برگردن انتشارات!

ب. الوند

برگزاری نمایشگاه بین المللی کتاب در تهران، و ارائه ۵۵ هزار عنوان کتاب در غرفه های نمایشگاه، فرصت جدیدی بود که با استفاده از آن مسئولان رژیم، مراتب فرهنگ دوستی و فرهنگ پروری خود را به معرض نمایش بگذارند و تبلیغات وسیعی با ژست دفاع از ناشران و علاقه به گسترش نشر کتاب پراه بیندازند. خامنه ای - ولی فقیه - در بازدید سه ساعته خود از نمایشگاه « همچون گذشته توصیه فرمودند که مردم کتابخوانی را یکی از کار های اصلی خود قرار دهند ».

واقعیت اینست که وزارت ارشاد اسلامی، بمثابة مسئول اصلی طراحی سیاست های رژیم در قبال مسئله انتشارات و مطبوعات و کتاب، همچون بقیه نهاد ها و ارگان های دولتی، صحنه ای از نبرد جناح ها و در نتیجه تفاوت دیدگاه هائی است که حرکت روزمره آنها با تنش و تناقض رو برو می سازد.

این دیگر راز پنهانی نیست که در طی سال گذشته، تغییر سیاست های جناح غالب رژیم، بازتاب کمابیش پر اهمیتی در وزارت ارشاد داشته و نبرد میان حزب الله و عناصر معروف به « میانه رو »، باعث نقل و انتقالات فراوانی در سطح مقامات اجرایی این وزارتخانه گردیده است. انتشار برخی از نشریات و کتب لاتیک، عقب نشینی های معین مأموران سانسور دولتی در قبال موج گسترده انتشار کتاب و نشریات - و همچنین سینما، تاتر و غیره - گرچه تحولات مثبتی در فضای فرهنگی کشور بوجود آورده است، با این حال موج وحشت و نگرانی عناصر و نیروهای موسوم به « حزب الله » را نیز به دنبال داشته است. درگیری های پر سر و صدای ماه های اخیر بر سر فستیوال فجر، انتشار کتاب ها و نشریاتی که حزب الله آنان را

«ضاله» مینامد و دفاع مسئولان حکومتی از سیاست جدید فرهنگی، بخشی از آن تنش هائی است که مجموعه بحران درونی حکومت را نشانه می زند.

از زنجیره ها و گاه عریبه کشی های حزب الله که بگذریم، نکته پر اهمیت در این است که مرزهای واقعی این سیاست های جدید دولت رفسنجانی، در قبال رخداد های فرهنگی و هنری کشور شناخته شوند و عملکرد مشخص آن در هر زمینه مورد توجه قرار گیرد.

آنچه که به موضع گیری های رسمی مقامات مربوط می شود، خاتمی وزیر ارشاد آشکارا از ضرورت انتشار افکار رقیب یا مخالف حرف می زند و طرفداران خفه کردن صدای غیر را « انسان های سطحی » مینامد که نمی فهمند باید « آهنگ انقلاب متناسب با زمان » پیش برود. او همچنین « صلاح مملکت » را در این می بیند که « اندیشه » به یک « درگیری سیاسی » منتهی نگردد و داوری در باره اندیشه های « غیر خودی » با معیار ها « دید امنیتی » همراه نگردد.

انعکاس چنین دیدگاهی، البته در دوران های اخیر، نقش معین خود را در اجازه انتشار برخی نشریات « غیرخودی » و نیز کتاب ها و رمان های نویسندگانی که معیار های « اسلام ناب محمدی » را قبول ندارند ایفا کرده است. با اینحال، اگر به تبلیغات نیروهای حزب اللهی توجه شود، بنظر میرسد که به اعتقاد آنها، گویا سردمداران رژیم حتی به « تشویق » اندیشه های « غرب زده »، « لیبرال »، « ضد اسلامی » و « ضد انقلابی » است زده اند و ایران این روزها به بهشت هنرمندان غیرمذهبی تبدیل شده است!

واقعیت اینست که گرچه هنوز هم مأموران سانسور رژیم در وزارت ارشاد، یکدست نشده اند و هنوز هم، اینجا و آنجا، مسئولان و مجریانی به چشم می خورند که هر اثر هنری - اعم از کتاب، نشریه، یا فیلم سینمایی - را هنوز هم با « دید امنیتی » بررسی می کنند، با اینهمه، صرفنظر از این تناقض، واضح است که بطور کلی چرخش امور، آنگونه که در زمان حیات خمینی متداول بود، نمی چرخد. انعطاف و تغییر لحن مقامات آشکار است. اما همه حقیقت نیست!

حقیقت اینست که وزارت ارشاد اسلامی، از هیچ کوششی فروگذار نمی کند تا با اصطلاح سرخ حوادث انتشاراتی در کشور، کاملاً در ستایش باشد و اقتدار خود را در تعیین سیاست ها به همه دست اندر کاران بقبولاند. برای تأمین چنین اقتداری، مقامات حکومتی از مکانیزم های متعددی بهره می گیرند.

اولین گام در این زمینه، وجود مراکز انتشارات دولتی و یا مذهبی است که با بودجه های تبلیغاتی رژیم فعالیت می کنند. این مراکز علاوه بر چاپ با اصطلاح آثار کلاسیک مذهبی - مثلاً ده ها و ده ها نوع مفاتیح الجنان در قطع های مختلف، جلد های متنوع، کاغذ های اعلا و چاپ و صحافی وزین - به انتشار نشریات دوره ای و کتب و رسالات نویسندگان و شاعران حزب

اللهی نیز میادرت می ورزند و با استفاده از کاغذ دولتی، چاپخانه دولتی، کمک هزینه دولتی و امکانات توزیع دولتی، آنان را با تیراژ وسیع و قیمت های بسیار ارزان به بازار می فرستند. از میزان فروش واقعی این نوع انتشارات هم البته اطلاع دقیقی در دسترس نیست.

یک شهر و دو نرخ!

در گام دوم، چگونگی برخورد به ناشران غیر دولتی باید مورد توجه قرار گیرد. مکانیزم رایج در جمهوری اسلامی برای ناشرانی که با مقامات مربوطه « همریش » نیستند و مستقلاً به چاپ کتاب میادرت می ورزند، اینست که آنها موظفند خود در باره محتوای کتاب مورد نظر داوری کرده و یا پیش بینی واکنش های احتمالی مأموران ناپیدای سانسور، در باره اش تصمیم بگیرند. به این ترتیب، ناشر با به خطر انداختن سرمایه خود، کتاب را به چاپخانه می سپارد و منتظر اتمام چاپ و صحافی می شود. ناشر در عین حال بخوبی می داند که هیچ چاپخانه ای در ایران، حق بیرون دادن حتی یک برگ از هیچکدام از سفارشات را ندارد - حتی اگر این سفارش، برگ های یک سر رسید نامه باشد - مگر آنکه « مقامات مربوطه » اجازه بدهند. البته واضح است که ضمانت اجرایی « انضباط » و حرف شنوی مسئولان چاپخانه ها هم، « شایعاتی » است که در باره « اوین »، « گوهر نشت»، « تعزیر اسلامی » و غیره، همه جا به گوش می رسد!

به این ترتیب، مسئولان چاپخانه ها، پس از اتمام کارشان، یک فرم چاپی - که از طرف وزارت ارشاد در اختیار شان گذارده شده، پر می کنند و در آن نام کتاب چاپ شده، تعداد صفحات آن، تیراژ آن و بقیه مشخصات فنی را درج می کنند و پس از مهر و امضای چاپخانه، آنرا در اختیار ناشر می گذارند تا خود به مقامات وزارت ارشاد تحویل دهد. عنوان و وجه تسمیه رسمی این فرم چاپی، تعیین قیمت کتاب است، که گویا مأموران محترم وزارت ارشاد، باید با بررسی اطلاعات فنی مربوط به چاپ کتاب - و صد البته به قصد حمایت از مصرف کننده! - قیمت کتاب را تعیین کرده و به ناشر ابلاغ کنند.

در سالهای گذشته، ناشران بسیاری این برگه « معروف را به مقامات مربوطه داده اند و چون هرگز این برگه دوباره به آنان عودت داده نشده است، کتابهایشان در انبار چاپخانه مانده و از بین رفته است! کسان دیگری، از میان ناشران، البته پس از مدتی فرم چاپی مربوطه را از وزارت ارشاد دریافت می کنند، اما در مواردی که مضمون کتاب، باعث « بلخوری » مقامات شده باشد، قیمتی که روی برگه مزبور برای کتاب تعیین می شود، گاهی نصف هزینه تمام شده، گاهی یک سوم آن و در مواردی حتی یک دهم هزینه چاپ بوده است! قابل پیش بینی است که در تمام این موارد، « کارشناسی » مورد نظر، هزینه های تهیه و چاپ کتاب را با قیمت های دولتی برآورد کرده است و موشی هم لای درز محاسباتش نمی رود!

از زبان فارسی با تعصب دفاع کنیم

س. پیوند

۷۰ سال پیش حسن مقدم (علی نوروزی) از اولین نمایشنامه نویسان ایران، نمایشنامه معروف «جعفرخان از فرنگ آمده» را برشته تحریر درآورد که در آن طرز رفتار و گفتار جوانان فرنگ رفته با طنزی قوی و زیبا به یاد انتقاد گرفته شده است. نمایشنامه کمدی جعفرخان مقبولیت فراوانی در میان مردم یافت و نزد مردم نام قهرمان داستان (جعفرخان) در مورد کسانی به کار می رفت که با بازگشت از فرنگ، یا ادا و اطوار آن دیار را از خود درمی آوردند و یا زبان فارسی را با مخلوطی از کلمات خارجی حرف می زدند.

«فارسی شکر است» محمد علی جمالزاده نیز روایت طنزآمیزی از کاربست کلمات غیر فارسی توسط روشنفکران و یا کلمات عربی توسط آخوند هاست. جمالزاده در باره این دوستان و شخصیت های آن می گوید: «در این داستان می خواستم به هموطنانم بگویم که اختلاف تربیت و محیط دارد، زبان فارسی را که زبان بسیار شیرینی است، فاسد می سازد و استعمال کلمات و تعبیرات زبان عربی و فرنگی ممکن است کار را به جایی بکشاند که افراد و طبقات مختلف مردم ایران کم کم زبان یکدیگر را تفهمند.» (یحیی آریانپور، از صبا تا نیما، انتشارات جیبی، سال ۱۳۵۵).

امروز، پس از ۷۰ سال، شخصیت های داستان های حسن مقدم و جمالزاده مصداق حال صد ها هزار ایرانی است که هریک بسته به اینکه در کدام نقطه جهان زندگی می کنند، زبان فارسی خاص خود را هم خلق کرده اند. چندی پیش دوستی از آلمان تلفن زده بود و سراغ کسی را از من می گرفت، گفتم درباریس نیست. گفت حتماً به اورلاب رفته است. من بیچاره هم که فکر می کردم اورلاب لابد اسم شهری است، گفتم خیر ایشان رفته اند به شهر ماری، فقط با قهقهه خنده دوست مورد بحث دریافتم که چه نسته گلی آب داده ام. قهرمان داستان جمالزاده، آقای فرنگی ماب می گفت: «من ساعت های طولانی هرچه کله خود را حفر می کردم آیسولومان چیزی نمی یابم. نه چیز پوزیتیف و نه چیز نگاتیف، آیسولومان. آیا خیلی کومیک نیست.» امروز بسیاری از جوانان ما در فرانسه وضعیت بهتری از آقای فرنگی ماب داستان جمالزاده و یا جعفرخان ندارند و مثل نقل و نیات هنگام

حرف زدن کلمات و جملات فرانسوی می پرانند: اتوت الور، ژورمان وی، ژومان فو، ژانه مر، امروز اوکوپه هستم، پوتتر فردا... بعضی ها هم کار را به آنجا می کشانند که حتی افعال زبان خارجی را به فارسی صرف می کنند: آقا نسوم کردی، چرا بهش پره زانته ام نکردی؟ احمد شاملو در مصاحبه خود با «دنیای سخن»، همین روایت را درباره ایرانی های مقیم امریکا بیان می کند: «صبح خانم به آقا نهیب می زند که: «بابا هاری آپ. داره لیت میشه چاپ تو لوز می کنی. مای گادا! امروز دیگه چه اکسکیوزی داری؟» آقا خمیازه کشان جواب می دهد: «خیلی دیپرسم. انگار بلاد پره شرم آپه.» (دنیای سخن شماره ۳۸)

بیل ها را میل نکنیم

سرمقاله نویسنده بنیاد نحوی در همین باره می نویسد: «وقتی دوست لوس آنجلس نشین من تلفنی به دوست مشترکمان می گفت: «ساسان جان، بیل هارا میل کن!» دریافتم که منظورش از بیل، (Bill) به معنای صورت حساب و قصدش از میل، (Mail) به معنای پست است و میخواهد بگوید: «صورتحساب ها را بفرست.» این دریافت، برپایه شناختی بود که از زبان فارسی لس آنجلس پیدا کرده بودم» (نامه ی بنیاد نحوی شماره ۵) متأسفانه امروز نه فقط باید از زبان فارسی لوس آنجلس، بلکه باید از زبان فارسی فرانسه، آلمان، سوئد، دانمارک، اسپانیا، هلند، ایتالیا... نیز سخن گفت که برخی مواقع فهم آن برای دیگران چندان آسان هم نیست.

هرچند بسیاری از ما وقتی به این موضوع برمی خوریم، بیشتر با طنزی ازکنار آن می گذریم، ولی بهرحال این مشکل دارای ابعاد جدی است. چرا ما مجبوریم از کلمات و اصطلاحاتی استفاده کنیم که معادل فارسی آنها براحتی وجود دارد؟ آیا می توان تصور کرد که جوانی که ۲۰ تا ۳۰ سال زندگی در ایران به زبان فارسی حرف زده است و با زبان های فرنگی هم بست کم بخوبی آشنا نبوده است، ناگهان درخارج از کشور بهنگام کاربرد زبان مادری، دچار آنچنان مشکلاتی شود که ناچار به کلمات و جملات خارجی متوسل شود؟ آیا همین رفتار را می توان نزد یک امریکایی ساکن فرانسه یا آلمان یا سوئد مشاهده کرد که هنگام حرف زدن به انگلیسی چپ و راست کلمات فرانسوی یا آلمانی استفاده کند؟

به نظر می رسد تنبلی، لاقیدی و بی توجهی به آسیب های جدی که از این رهگذر نصیب زبان و فرهنگ ملی ایران می شود دلایل اصلی رواج این شیوه حرف زدن در میان ایرانیان خارج از کشور است. شاملو در مصاحبه پیش گفته بدرستی اشاره می کند که: «وجه غم انگیز این مصیبت موقعی آشکار تر می شود که توجه کنیم زبان فارسی حتی در جریان ایلفارهای بنیان کن دراز مدت عرب و مغول و ترک و ترکمن هرگز خم به ایرو نیآورد، و اقوام غیر فارسی زبان محدوده جغرافیایی موسوم به ایران-از مازندران و گیلک و آذربایجان و لر و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن گرفته تا کوچیدگان و کوچانیدگانی چون آسوریان و ارمنیان-حتی آن هایی که به طور مستقیم زیر فشارهای حکومت مرکزی از سرودن و نوشتن به زبان بومی خود ممنوع بوده اند هم توانسته اند با چنگ و دندان زبان شفاهی شان را حفظ کنند.... در این فاجعه نسل دوم هیچ گناهی ندارد... گناهکار، نسل اول است. گناهکار اصلی

پدر و مادر ها هستند که قبل از بچه ها باید فکری به حال هویت شان بکنند. آن ها حتی تو محیط خانه هم به قول اسماعیل فصیح فارگلیسی اختلاط می کنند، یعنی به زبان حرامزاده ای که نستوروش فارسی است لغاتش انگلیسی... من نمی دانم بدون فرهنگ و زبان و هویت ملی اصلاً چه جور می شود زندگی کرد، چه جور می شود سر خود را بالا گرفت، چه جور می شود تو چشم همسایه نگاه کرد و گفت «من هم وجود دارم.»؟ مگر به همین سادگی می شود یک هویت عمیق چند هزار ساله را در عرض چند سال تا پاپاس آخر باخت؟

زبان علمی زبان محاوره

از حرف های عادی روزمره که بگذریم، درمورد رشته های علمی و یا بحث های تخصصی گاه کلمات فارسی فقط نقش افعال کمکی و حرف ربط را بازی می کنند و نه بیشتر و بقیه اش لغات های فرنگی ست. برای مثال بحث های تخصصی میان چند ایرانی در مورد یک موضوع علمی یا حرفه ای مانند کامپیوتر از این تا آن کشور گاه به لحاظ کاربرد لغات خارجی به حدی با هم تفاوت می کند که برای کسی که با زبان مورد نظر آشنایی ندارد، تا حدودی غیر قابل فهم می شود. یک ایرانی که در آلمان کامپیوتر خوان است برای تفهیم حرف خود برای ایرانی دیگری که در فرانسه تحصیل کرده است، گاه دچار مشکلات جدی می شود. همین حکایت درمورد سایر علوم و یا رشته های نظری مصداق پیدامی کند. درست است که یافتن معادل های فارسی برای برخی اصطلاحات و لغات علمی بویژه آنها تیکه به آخرین دستاوردهای علمی و فنی بشری مربوط می شود، بسیار دشوار است و کار سازمان یافته ای در این زمینه صورت نمی گیرد، اما همزمان باید اذعان کرد که ما ایرانیان خارج از کشور کمترین زحمتی برای حل این مشکل بخود نمی دهیم. در ایران اکنون برخی مجلات تخصصی (از جمله در مورد کامپیوتر) منتشر می شود که از معادل های فارسی بجای لغات خارجی بوفور استفاده می کنند. در زمینه علوم نظری نیز طی چند دهسال اخیر کارهای بسیار جدی برای جایگزینی لغات صورت گرفته است که در اکثر موارد از چشم دوستان ایرانی خارج از کشور دور می ماند.

دفاع از فرهنگ و هویت ایرانی فقط نوروز جشن گرفتن یا قورمه سبزی و آبگوشت خوردن و آویزان کردن تابلوی ایران بر دیوار خانه خلاصه نمی شود، باید از زبان فارسی بعنوان مهمترین رکن این فرهنگ و هویت و اصل ترین وسیله ارتباط ما با افراد جامعه خودمان با غیرت و تعصب دفاع کرد. دفاع از زبان فارسی پیش از همه حفاظت آن در برابر هجوم لغات بیگانه و جلوگیری از زشت و بیقواره و نا مفهوم شدن آن از طریق کاربرد نا بجای و غیر ضروری لغات غیر فارسی است. اینکار بدون تردید هنگامی که ما در محیط بیگانه زندگی می کنیم، مستلزم تلاش و توجه بیشتر است و خلاصه کمی زحمت و همت دارد. ولی دشواری و یا زحمت احتمالی چنین تلاشی در برابر اهمیت حفظ زبان فارسی در میان جامعه ایرانیان مقیم خارج از کشور قابل قیاس نیست. از یاد نبریم، با این زبان فردا برقراری رابطه با آدم های جامعه خودمان، با پدر و مادر، آشنایان و دوستان، مردم کوچه و بازار چقدر دشوار خواهد بود.

خاطرات کوزیچکین

مأمور ك. گ. ب وکارمند سفارت شوروی در تهران

ترجمه ف. شیوا

پیشگفتار ناشر

ولادیمیر کوزیچکین Kuzichkin افسر سازمان کا گ ب و از سال ۱۳۰۶ کارمند سفارت شوروی در تهران بود که در سال ۱۳۶۱ گریخت و به انگلستان پناهنده شد. سال گذشته او کتاب خاطرات خود را منتشر کرد که گرچه خالی از برخی مطالب مصلحت جویانه (به مصلحت سازمان های اطلاعاتی غربی)، غیر واقعی و تعابیر و تخیلات شخصی نویسنده آن نیست، اما از آنجائی که این نخستین بار است که یک مأمور کا گ ب که در ایران فعالیت داشته است خاطرات خود را منتشر می کند، این کتاب درخور توجه و در نوع خود منحصر به فرد است و می تواند به روشن شدن برخی نکات مبهم حوادث پیش و پس از انقلاب بهمن ۱۳۰۷ و مواضع دولت شوروی در قبال رویداد های ایران و منطقه کمک کند.

اینک ترجمه کامل این کتاب به فارسی در اختیار ما قرار گرفته است و ما قصد داریم که ابتدا آن را بصورت دنباله دار در نشریه «راه آزادی» و سپس به شکل کتاب جداگانه در دسترس علاقمندان قرار دهیم.

پیشگفتار مترجم

در مهر ماه ۱۳۶۱ روزنامه کیهان در خیر کوتاهی اعلام کرد که ولادیمیر کوزیچکین کنسولیاری دوم سفارت شوروی در تهران گریخته و به انگلستان پناهنده شده است. به هنگام اعلام این خبر، ماها از فرار کوزیچکین می گذشت و او در هشتم خرداد تهران را ترک کرده بود. برخی از اعضای رهبری حزب توده تقریباً بلافاصله از فرار کوزیچکین اطلاع یافتند، اما یکی از کسانی که از این موضوع اطلاعی نداشت و تنها پس از آنکه نگارنده این سطور خبر را در روزنامه خواند و برای او نقل کرد، از آن مطلع شد، احسان طبری بود. او در دیدار بعدیش با کیانوری ماجرا را از او پرسید و کیانوری گفته بود: «این خبر که کهنه شد! مال دو ماه قبل است». (رجوع کنید به «گامهای فاجعه» از همین قلم). بنا به اظهار طبری، به رهبری حزب گفته شده بود که کوزیچکین اطلاعات مفصلی درباره فعالیت های کا گ ب و حزب توده و شاخه های مخفی آن با خود برده و به یوئیتانیا فروخته است و مقامات بریتانیا نیز این اطلاعات را به مقامات ایرانی رسانده اند.

مدتی بعد ۱۸ دیپلمات شوروی به چرم فعالیت های جاسوسی از ایران اخراج شدند و همزمان یورش به حزب توده و دستگیری اعضاء و رهبری و کادرها و اعضاء ساده آن آغاز شد که صد ها نفر از آنان در سیاهچال های جمهوری اسلامی زیر شکنجه جان باختند یا اعدام شدند.

تنها سه سال پس از فرار کوزیچکین، یعنی در سال ۱۳۶۴ بود که روزنامه نگاران امریکائی چک اندرسون و دیل وان آتا در مطلب کوتاهی نوشتند که کوزیچکین دو صندوق پر از اسناد در باره کا گ ب و حزب توده با خود به انگلستان برده است و فاش کردند که انگلیس ها «این اطلاعات را پنهانی به خمینی رساندند». یک سال پس از آن، در ۱۹ نوامبر ۱۹۸۶ روزنامه «واشینگتن پست» نوشت: «در اثر فرار ولادیمیر کوزیچکین افسر جزء کا گ ب در تهران که مأمور حفظ ارتباط با حزب توده بود، سازمان سیا به اطلاعات غیر مترقبه و یاد آوری نست یافت. کوزیچکین در نیمه دوم سال ۱۹۸۲ به انگلستان گریخت و چکیده اطلاعات او، از جمله جزئیات عملیات شوروی و حزب توده در ایران اندکی بعد در اختیار سیا قرار گرفت. سپس سیا فهرست اسامی و جزئیات بیشتری شامل اسامی حداقل ۱۰۰ و شاید ۲۰۰ نفر از مأموران شوروی در ایران را به خمینی تسلیم کرد... این اقدام سیا ضمن آنکه فلج کردن عملیات کا گ ب در ایران را مد نظر داشت، پیشگامی برای «ابراز حسن نیت» نسبت به رژیم خمینی بوده است.»

در سال ۱۹۸۹ نیز روزنامه نگاران انگلیسی جان بالوج و هاروی موریس در کتاب خود «سرچشمه ها، تاریخ و پی آمد های جنگ خلیج (فارس)» نوشتند: «دو سال پس از آغاز جنگ (عراق و ایران)، بریتانیا این رقیب تاریخی روسیه در امر کسب نفوذ در آسیای مرکزی و خلیج (فارس)، فرصتی بدست آورد تا بشمن خود را خوار و خفیف کند. در ژوئن ۱۹۸۲ ولادیمیر کوزیچکین کارمند سفارت شوروی در تهران به بریتانیا گریخت. او در طول ماههای آخر پیش از فرار، تحویل اسرار به رابط بریتانیائی خود را آغاز کرده بود و پس از آمدن به بریتانیا نیز در گزارشی که تسلیم کرد جزئیات شبکه جاسوسی شوروی در ایران، امم از افراد درون و بیرون حزب توده را فاش کرد و همچنین آن عده از

کارمندان سفارتخانه را که در گرداندن شبکه جاسوسی دست داشتند، نام برد. بریتانیائی ها فرصت را برای ضربه زدن به عملیات جاسوسی شوروی در ایران مفتقم شمردند و بنا براین دیداری در منطقه ای بیطرف در خاور میانه ترتیب داده شد که طی آن مأموران بریتانیائی فهرستی حاوی اسامی در حدود سی نفر ایرانی و شوروی وابسته به شبکه جاسوسی را به طرف ایرانی تحویل دادند... بعید بنظر می رسد که در حدود سی نامی که به ایرانیان داده شد تمامی نامهایی بود که کوزیچکین در فهرست خود معرفی کرده بود، اما برای مقامات تهران در اقدام بر ضد حزب توده و روسها، همیتقدر نیز کافی بود.»

اکنون خاطرات کوزیچکین را در دست داریم و می توانیم از قلم خود او بخوانیم که در ایران چه می کرده است. او ابتدا بطور فشرده و خلاصه شرح حال و نحوه آموزش و شرح نخستین سفر خود به ایران در سال ۱۳۰۲ برای نوشتن پایان نامه تحصیلی را نوشته است و آنگاه به تشریح سازمان کا گ ب و مأموریتش در ایران و کادر سفارت شوروی در تهران و توصیف نظارت ساواک بر فعالیت های کارمندان سفارت شوروی، جزئیات فعالیت های سفارت شوروی در تهران و طرح ها و نقشه هائی که داشتند، و ماجرای ربانی و سرلشکر مقربی پرداخته است. سپس مطالبی در باره مقدمات انقلاب و سقوط شاه و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، حزب توده و روابط آن با سفارت، نظر شوروی در باره آیت الله طالقانی و مرگ ناگهانی او، فعالیت های شرکت های بازرگانی وابسته به شوروی در تهران، رویدادهای افغانستان، جنگ عراق و ایران، برنامه ریزی رهبری حزب توده برای خروج از ایران، فرار خود نویسنده و بسیاری نکات دیگر بطور مشروح نوشته است.

البته نمی توان همه برداشت ها و توصیف های نویسنده را در بیست پذیرفت و باید با دید انتقانی به نوشته های او برخورد کرد. مترجم کوشیده است تا با استفاده از منابع محدودی که در دسترس داشته است، مطالبی در تأیید یا رد برخی از ادعاهای نویسنده در حاشیه کتاب ذکر کند. اما مجموعه کار مترجم بهر حال خالی از ایراد نیست و انتظار می رود که خواننده نکته

بین کار وی را نیز با دید مو شکافانه مورد داوری قرار دهد و از اظهار نظر های اصلاحی و انتقادی دریغ نکند.

ف. شیوا-اردیبهشت ۷۰

مقدمه

در سال ۱۹۸۴ کمیته مرکزی حزب کمونیست انگلستان گراهام آتکینسون G. Atkinson روزنامه نگار و عضو هیئت تحریریه «مورنینگ استار» ارگان این حزب را به بلغارستان احضار کرد. او قرار بود در کنفرانس مطبوعاتی سرگنی آنتونوف که مقامات ایتالیایی او را به شرکت در اقدام برای ترور پاپ ژان پل دوم متهم می کردند، شرکت کند. یک شخص بلغاری که خود را انچومیتوف Encho Mitov می نامید در صوفیه با آتکینسون تماس برقرار کرد و بی پرده اظهار داشت که آتکینسون باید به او کمک کند تا یک سرگرد کاگ ب به نام ولادیمیر کوزیچکین را که از تهران به بریتانیا گریخته است، پیدا کند. او می خواست که کوزیچکین «ربوده شود و یا بیرون انداخته شود». در صورت انجام موفقیت آمیز این عملیات، قرار بود یکصد هزار دلار به آتکینسون داده شود. با آنکه آتکینسون آشکارا شوقی به این کار نشان نداد، میتوف نام رادوسلاو تسانچف Radoslav Tsanchev دبیر اول سفارت بلغارستان در لندن را به عنوان رهبر عملیات به او داد. آتکینسون نمی بایست با تسانچف ارتباط مستقیم برقرار می کرد. برای برقراری این ارتباط، میتوف یک انگلیسی را به او معرفی کرد که عبارت بود از لن داونسون Len Dawson. چهره ای برجسته در حزب کمونیست انگلستان و یکی از رهبران اتحادیه بازرگانی و انجمن دوستی انگلستان و بلغارستان. یک طرح احتیاطی نیز ریخته شد. اگر داونسون در دسترس نمی بود، آتکینسون می بایست گزارش خود را در پاکتی مهر و موم شده و با نوشتن نشانی تسانچف بر روی آن، به دفتر هواپیمایی بالکان در لندن تحویل می داد.

آتکینسون در بازگشت به انگلستان تصمیم داشت که در این عملیات شرکت نکند. اما نمی دانست چه کند. کانال ۴ تلویزیون انگلستان که احتمالاً چیزهایی در این خصوص شنیده بود، به آتکینسون پیشنهاد کرد که مطابق نقشه های میتوف عمل کند و در عین حال از کارها و دیدارهای او فیلم برداری شد. این فیلم با عنوان «کار برای رفقاء» در آوریل ۱۹۸۶ از کانال ۴ پخش شد و بدینگونه همگان از توطئه باخبر شدند. ۱

xxxxxxxxxx

البته تلاش آنها برای دسترسی به من کار تازه ای نبود. هر افسر کاگ ب که به غرب می گریزد، حکم مرگ بنامش صادر می شود. اما کاگ ب برای یافتن آنهاست که پشت به سازمان می کنند معمولاً امکانات خود سازمان را بکار می گیرد، که البته امکانات چندان گسترده ای هم نیست. عکسی از مأمور فراری به اداره محلی کاگ ب فرستاده می شود و مأموران بسیار مورد اعتماد برای شرکت در عملیات جستجو انتخاب می شوند و احتمالاً فقط همین.

ولی در مورد خود من، اعضای حزب کمونیست انگلستان نیز در عملیات شرکت داده شدند. این امر به روشنی نشان می دهد که کاگ ب در این میان نقش درجه دوم داشته و نقش اول از آن

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بوده است. هر افسر اطلاعاتی در کاگ ب می داند که کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی کاگ ب را از برقراری تماس با اعضاء سایر احزاب کمونیست اکیداً برحذر می دارد، تا چه رسد به شرکت دادن آنان در عملیاتی از این گونه و طراحی شده در کاگ ب. تنها کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی است که می تواند به حزب کمونیست انگلستان رهنمود داده باشد که آتکینسون را به بلغارستان اعزام کند و تنها به خواست کمیته مرکزی است که بلغار ها بست به چنین اقداماتی می زنند.

این عمل کمیته مرکزی از آن جهت در اینجا مورد تاکید قرار می گیرد که داده شود قدرت واقعی در دست چه کسی است. در غرب مطالب فراوانی در باره کاگ ب نوشته اند که بسیاری از آنها زاپیده تخیلات ناقص نویسندگان آنها است. کاگ ب را به شکل هیولائی عظیم و مرموز جلوه می دهند که سایه وحشتش را نه تنها در داخل شوروی و از آن جمله بر هیئت سیاسی بی مقدار، بلکه بر بسیاری کشورهای دیگر نیز گسترده است. جوامع غرب برخلاف هر آنچه عقل و منطق حکم می کند، در برابر اقتدار خیالی کاگ ب در داخل مرزهای خویشان، گونی فلج شده اند.

اما آیا چنین موجودی می تواند واقعیت داشته باشد؟ آیا راست است که کاگ ب قدرت پنهان در پس هر چیز نیست که در اتحاد شوروی رخ می دهد و همان دست مقتدوری است که تا هر جایی در خارج نیز دراز می شود؟ چه کسی از افسانه هائی که در تمام دنیا کاگ ب را احاطه کرده است بهره می برد و این افسانه ها چه چیزی را پنهان می کند؟

حقایق در باره کاگ ب تنها بر افسرانی که به این سازمان تعلق دارند روشن است و بس. تصور تفاوت میان سازمان واقعی و سازمان خیالی شاید هم برای روسها و هم برای غربی ها بشوار باشد. اما حقیقت مایه هوشیاری است، در حالیکه جعلیات چنین نیست. برای آنکه خواننده بتواند مطالب را بهتر درک کند، لازم است که چیز هائی درباره فساد اداری دستگاه های اتحاد شوروی بدانند و من زمانی می توانم محتوای کاگ ب و دستگاه دولتی پوسیده کشورم را به بهترین شکل توصیف کنم که آن نوران از کار و زندگی خود را به شیوه ای نقادانه بازگو کنم.

بخش اصلی این کتاب دربردارنده رویدادها و فعالیت های کاگ ب در فاصله سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۸۲ (۱۳۵۶ و ۱۳۶۱-م) در ایران است که نگارنده مشاهده کرده و یا در آنها شرکت داشته است. رویدادهای ایران بشکل گسترده ای با رویدادهائی که در آن زمان در اتحاد شوروی، افغانستان و خاور میانه جریان داشت، درهم بافته شده اند و این بخشی از زمینه مورد بحث مرا تشکیل می دهد.

معرفی خانواده ام را تا جایی که ممکن است خلاصه کرده ام و از بستگان و دوستانم نامی نبرده ام. آنان در اتحاد شوروی باقی مانده اند و هنوز زیر نظر مقامات آنجا هستند.

«بیجا به نوشته ناشر انگلیسی، کوزیچکین پس از این ماجرا با هویت تازه ای در انگلستان زندگی می کند-م.»

تعیخ پنهان...بقیه از صفحه ۴

به این ترتیب، با بهره برداری ماهرانه از وجود نودون قیمت دولتی و بازار سیاه بویژه در مورد کاغذ و نیز هزینه های چاپی، شیوه آخوندی سانسور مورد نظر اعمال می شود و ناشری که سلیقه گودانندگان امور را مورد توجه قرار نداده شدیداً گوشمالی می شود.

این در حالی است که بعضی دیگر از ناشران، که حرف شنوی بیشتری دارند، ناگهان با «کادو» استفاده از کاغذ دولتی مواجه می شوند و به این ترتیب هزینه های انتشاراتشان به شدت پائین می آید.

تهدید های صنفی برای

مرعوب کردن ناشران

در وزارت ارشاد اسلامی، علاوه بر «کارشناسان قیمت گذاری» که گویا وظایف خود را تنها در محدوده داده های فنی مربوط به چاپ و انتشارات انجام می دهند، «مقامات» دیگری هم وجود دارند که گرچه «سمت» های اداری شان، کمترین ارتباطی با امر سانسور ندارد، اما درباره هر کدام از ناشران «پرونده» هائی در اختیار دارند که سابقه فعالیت آنان و نوع کتاب های چاپ شده بوسیله آنها در آن مندرج است. این «مقامات» که «پست» رسمی شان دادن «جواز نشر» به ناشرین است، در ملاقات های حضوری با تک تک ناشران و مطالعه مشترک «پرونده» های آنان، توصیه هائی در رابطه با مضمون کتاب های منتشر شده می نمایند و سپس «جواز نشر» را صادر می کنند. جالب است که اینک رسماً و عملاً دوران اعتبار جواز های صادر شده، یکساله، شش ماهه، و سه ماهه هستند و تمدید آنها مستقیماً بستگی به میزان حرف شنوی ناشران مربوطه نسبت به «توصیه» هائی دارد که شنیده اند!

به این ترتیب، اداره سانسور وزارت ارشاد - که بسیار هم فعال است و تأثیرات مهمی بر سیاست های انتشاراتی کشور دارد - در واقع، رسماً و قانوناً وجود خارجی ندارد و مأموران ریز و درشت سانسور، در هیات «کارشناس ارزیابی قیمت» و یا «مسئول صدور جواز کسب»، سلیقه ها، هدف ها و ضوابط مورد نظر خود را اعمال می کنند و ناشران را در چنگال آهنین خود دارند.

در همین ماه های اخیر، جواز نشر بیش از چهل ناشر را تمدید نکرده اند و همزمان با هایهوی تبلیغاتی در باره بااصطلاح «اعتلای فرهنگ کشور» و «تشویق مردم» به کتابخوانی از یکسو، و عریضه کشی های حزب - اله در باره «آزادی های بی حد و حصر» و «ترویج غرب زدگی» و غیره، مأموران سانسور حکومتی، با جدیت و قاطعیت، به امر «مذاکره» با ناشران «توصیه» به آنها، و تصمیم گیری در باره صدور یا عدم صدور جواز نشر، ادامه

می دهند!

دومین قدرت بزرگ صنعتی جهان،

اما به چه قیمتی!

مقدمه

در رسانه های جمعی جهان اگر معمولاً از ژاپن سخنی به میان آید بیشتر به سهم روزافزون این کشور در اقتصاد جهانی و تجارت خارجی و هجوم سیل آسای کالاهای ساخت ژاپن به سراسر جهان از امریکا تا اروپا است. رشد اقتصادی ژاپن و جهش غول آسای آن در میان کشورهای پیشرفته يك واقعیت روشن است، اما این رشد و جهش چگونه بدست آمده است؟

یکی از جنبه هایی که همواره نظر کارشناسان اقتصادی را در مورد ژاپن بخود جلب کرده است، بهره وری کار و میزان کار نیروی انسانی در ژاپن است. ژاپن در میان کشورهای سرمایه داری با کمتر از ۲ درصد بیکاری، تقریباً پدیده ای بنام بیکاری با شدتی که در غرب مطرح است را نمی شناسد. حتی در این کشور همواره صحبت از کمبود نیروی انسانی است. این موضوع حتی در کشور ما هم مطرح شده است و هزاران چوپنده کار ایرانی به امید یافتن کار روانه این دیار شده اند و امروز سفر به ژاپن در ایران بصورت يك «پدیده» درآمد است. بطوریکه بعلت ازدحام جمعیت، ایران ایر ناچار شد متقاضیان بلیط سفر به ژاپن را به ورزشگاه یکصد هزار نفری آزادی دعوت کند وقوعه کشی برای بلیط با حضور جمعیتی بین ۸۰ تا ۹۰ هزار نفر برگزار شد. بسیاری از این عده با ورود به ژاپن بطور غیر قانونی به کار می پردازند و فقط در طول یک هفته ماه اردیبهشت پلیس ژاپن ۸۱ ایرانی متقاضی کار را از این کشور اخراج کرد.

به گزارش وزیر دادگستری ژاپن تعداد کل کارگرانی که بطور مخفی در ژاپن کار می کنند به ۲۶ هزار نفر می رسد که اکثر آنها را اهالی کره جنوبی، مالزی و یا بنگلادش تشکیل می دهند، اما رسانه های جمعی ژاپن از ۱۰۰ هزار کارگری صحبت می کند که بطور غیر قانونی به کار مشغولند. گزارشی را که در زیر می خوانید شرایط کاری زبندگان جامعه ژاپن را ترسیم می کند. از این گزارش بخوبی می توان دریافت که وضعیت درمورد مشاغل پائین تر و پست به چه صورت است.

خستگی مفرط، حمله آسم و انفارکتوس

مقدمه

کارروسی یا مرگ ناشی از افراط درکار در ژاپن سالیانه ده هزار قربانی می گیرد!

-توشی توگو یاگی از نظر شغلی دارای يك نقص بود چرا که کار تخصصی خود را کسی دیر آغاز نموده بود. به منظور جبران زمان از دست رفته هم چنانکه عادت دوچرخه سواران است که سر خود را پائین میاندازند و پدال میزنند، هر روز با ترن ساعت ۶ صبح به سوکار میرفت و با ترن ساعت ۱۲ شب به خانه برمی گشت و در تعطیلات آخر هفته نیز در منزل پشت بستگاه تحریر خود مشغول کار می شد. توشی توگو یاگی ۴۲ ساله در قطاری که وی را

از محل کارش بازمی گرداند چنان داد.

علت مرگ: انفارکتوس ناشی از فعالیت زیاد -شین چی یاسودا برای موفقیت در زندگی شغلی خود هیچ کم نداشت. فارغ التحصیل یکی از دانشگاههای معتبر، مسئول یکی از دفاتر طراحی شرکت هیئو (کارخانجات کامیون سازی وابسته به تویوتا)، بدنیال يك حمله... در بعد از ظهر یکی از روزهای ماه اوت، فقط چند روز پس از تولد سومین فرزندش در یکی از بیمارستانها چنان می سپارد.

یاسودا حد اقل ۲۶۰۰ ساعت در سال کار می کرد و بالاترین رکورد وی در این زمینه به ۲۹۶۸ ساعت در سال می رسید (این رکورد را نامبرده در سال ۱۹۸۶ بجای گزارده بود) که معادل دوبرابر زمان کار سالیانه يك مهندس کارخانجات صنایع کامیون سازی رنو می باشد.

-ساکاته ایواتا حق داشت وقتی که می گفت «این کار سراسر مرا خواهد کشت».

بلافاصله پس از آغاز کارش در اداره مبادلات خارجی بانک فوجی، وضعیت مزاجی اش رو به خرابی گذاشت (قاعدگی نامنظم، بی خوابی و میگرن و...)

کارت ساعت ماهیانه اش هیچ امر غیر طبیعی را نشان نمیداد، اضافه کاریهای ثبت شده در کارتش بیشتر از ۲۴ ساعت قانوناً مجاز (بانکها) بود.

در واقع بانک فوجی دارای روشی مخصوص به خود است که می تواند اضافه کاریهای بالاتر از حد فوق را با قانون تطبیق دهد. باین ترتیب که با توافق کارمندان! اضافه کاریهای فراتر از حد مجاز، اضافه کاریهای هدیه شده به کارفرما محسوب می شوند چیزی که در ژاپن بنام سابی زو سان جی یو (SABISU SANGYO) نامیده می شود.

ساکانه خیلی پندرت زودتر از ساعت ده شب به خانه بازمی گشت و بویژه از وقتی که مجبور بود يك دوره کامپیوتری هم بگذراند از این ساعت هم دیرتر بمنزل میرسید.

ساکانه در ۲۲ سالگی يك حمله آسم ناشی از اختلالات جسمی ناشی از فعالیت زیاد Surmenage چشم از دنیا فروبست.

سه حادثه غم انگیز فوق، حوادثی عادی اند که برای همه رده های شغلی و گروههای اجتماعی (کارگران، انقد یاتیسین ها، روزنامه نگاران، کارمندان دولت...) بطور روزمره اتفاق می افتند.....

حتی روسای ادارات از این حوادث مبرا نیستند، همین اواخر ساعت سازی سیکو و گروه مطبوعاتی فوجی سانکی بعلی مشابه موارد فوق مدیران عامل خود را از دست دادند.

-در ژاپن قربانیان کارروسی یا مرگ ناشی از افراط در کار و فعالیت را تا ده هزار مورد در سال برآورد می کنند.

يك نظرسنجی نشان میدهد که از هر ده حقوق بگیر هفت تائی آنها کارروسی را در صدر نگرانیهای فکری خود قرار میدهند همین تعداد

اعلام می کنند که دائماً از خستگی ناشی از کار و فعالیت زیاد رنج می برند.

هیروشی کارویتو وکیل دعوی که کار دفاع از حقوق بازماندگان قربانیان کارروسی به تخصص شغلی او درآمده است اظهار میدارد: «واقعیت آنست که تعداد کمی از شرکت ها حاضرند مرگ ناشی از کارروسی را جزو حوادث ناشی از کار بپذیرند. و مواردی که تا کنون خسارت آنها پرداخت نشده است از تعداد انگشتان يك دست تجاوز نمی کند.

هم اکنون در ژاپن ساعات کار متوسط سالیانه ۲،۴۴ ساعت می باشد که ۵۰۰ ساعت بیش از متوسط ساعات کار سالیانه در اروپا می باشد، چالب اینجاست که میزان ساعات کار سالیانه امروز در ژاپن نسبت به سال ۱۹۷۵ فقط ۲۲ ساعت کاهش نشان میدهد یعنی بعد از ۱۵ سال معادل ۲ دقیقه در روز!

ولی کارشناسان اظهار میدارند که ساعات کار واقعی سالیانه بخش مهمی از حقوق بگیران (بیش از ده میلیون نفر) از ۲۰۰۰ ساعت در سال هم فراتر می رود یعنی ۷۰ الی ۸۰ ساعت در هفته (دو برابر رقم مشابه در اروپا)

افزون بر ساعات کار، شرایط کار در ژاپن روز بروز سخت تر می گردد، کارفرمایان برای بهبود کارایی و میزان تولید شکل بهره وری و تشویق (پول بیشتر در مقابل کمیت و کیفیت بیشتر و بهتر) را اعمال می کنند و بهمین ترتیب مرتباً تعداد کارکنان واحد های تولیدی را کاهش میدهند بعنوان نمونه بانک فوجی در عرض ۱۵ سال معادل نیمی از کارکنان مؤنت خود را کاهش داده است ولی در عرض برحجم کار در همین مدت مرتباً افزوده شده است.

-عامل مهم دیگر در رابطه با اضافه کاری مسئله کاهش قدرت خرید در سالهای اخیر است. افزایش قیمت اجناس، بالا رفتن هزینه تحصیلی و از همه مهمتر هزینه مسکن، از یکسو حقوق بگیران را مجبور به انجام کار اضافی می نماید و از سوی دیگر آنها را به مناطق مسکونی دورتر از مراکز شهر های بزرگ و محل کار میراند، گذراندن ۲ ساعت در قطار برای رفتن به محل کار در ژاپن امروز پدیده غیر عادی نیست.

-در این اواخر تحت فشار کشورهای اروپایی که معتقدند ۵۰۰ ساعت کار اضافی ژاپنی ها در سال نسبت به اروپائیان یکتوع «دامپینگ» اجتماعی علیه آنهاست، ساعات کار هفتگی به ۴۴ ساعت کاهش یافته است، شاید در ظاهر این اقدام يك قدم به جلو باشد ولی در واقع قانون کار همواره راه گریز را برای کارفرمایان باز می گذارد.

مثلاً هیچ بندی از این قانون بست کارفرما را برای درخواست اضافه کاری از کارکنان نمی بندد و اساساً بازنده در دادگاههای رسیدگی عموماً حقوق بگیرانند، پرونده اعتراضی هیو یوکی تاناکا کارمند شرکت هیتاچی که بمناسبت امتناع از انجام کار اضافی از کار اخراج شده بود بیشتر از ۲۲ سال است که در دادگاههای مختلف میچرخد و هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است

پاسخ به مقاله نکاتی پیرامون شوونیسم فارس

دمکرات های مونتاژ خارج از کشور

در نشریه راه آزادی شماره ۱۹ نامه یی از شخصی بنام جواد اسد آباد پور تحت عنوان «نکاتی پیرامون شوونیسم فارس» درج شده است چون به مسئله مهمی مثل «شوونیسم فارس» پرداخته است جای بحث و پاسخ گویی دارد.

در ابتدا قبل از پرداختن به محتوای نامه شخص مذکور لازم می بینم گله یی از نشریه راه آزادی بکنم که اگر خودرا نشریه وابسته به «چپ دمکراتیک» می داند باید چاپ این گونه نوشته ها را به کیهان لندن بسپارد که هم جای زیادی برای چاپ این گونه مطالب دارد و هم اینکه با رسالتش می خواند. شما با امکانات محدودتان نباید به صرف طرفداری از دمکراسی بلند گوی هر سلطنت طلبی آنها از نوع دواتشه اش بشوید!

آقای اسد پور در ابتدای نامه شان می فرمایند که گویا اصطلاحاتی همچون «شوونیسم فارس»، «ناسیونالیسم فارس» و یا «سیاستهای عظمت طلبانه فارس» یادگار دوران غلام یحیی و ساخته و پرداخته آنها است و بعد کشف جدید شان را اعلام می نمایند که گویا در تاریخ قدیم و جدید ایران به چنین چیزی اصلاً برخورد نمی کنیم. بنده نمی دانم که آقای اسد پور ایرانی هستند یا نه؟ و اگر ایرانی هستند آیا هیچ در ایران زیسته اند؟ ولی چیزی را می توانم در باره ایشان بصراحت بگویم که از قرار معلوم آدم شجاعی هستند. زیرا در زمانی که سلطنت طلب های کهنه کار هم در لافها اذعان دارند که در گذشته با مسئله ملی برخورد درستی نشده و در این مورد کمی «زیاد روی» شده است این جناب پا را از آنها فراتر گذارده می فرماید که این حرفها زمانشان گذشته و بر زبان آوردنش غلط است. چونکه در گذشته شخصی بنام غلام یحیی این حرفها را بدستور شورویها مد کرده است. این شجاعت را بنده به ایشان تبریک می گویم و اگر روزی قرار شد به این نوع ابراز شجاعتها مدالی داده شود بنده پیشنهاد می کنم که این نشان-البته از نوع درجه دومش زیرا که درجه اولش به کتانه سلطانی تعلق می پذیرد-حتماً به ایشان داده شود.

جناب اسد پور در قسمتی از نامه شان می نویسند که «اگر...متظور نویسندگان را «شوونیسم» نامفهوم فرهنگی، یعنی برتری زبان فارسی در ایران بدانیم، تنها باید یادآور شد که توانمندیهای این زبان ...» چه و چه در این سرزمین کرده است. جل الخالق! این هم از کشفیات آقای اسد پور است که شوونیسم یعنی

برتری زبانی بر زبان دیگر!! ولی اگر همین معنی را هم بگیریم یعنی اگر قرار باشد که به صرف زبان مادریشان را اول بکنند و فارسی حرف بزنند یعنی معیار فقط توانمندی زبان باشد، بنده به عنوان یک آذربایجانی مثلاً زبان فرانسه را انتخاب می کنم که هم توانمند تر از زبان فارسی است و هم کاربردش در سطح جهانی وسیعتر است. چون بهرحال برکسی پوشیده نیست-علیرغم خیلی تمیز در کردنها-اگر پا را از مرزهای ایران فراتر بگذاریم کسی برای زبان فارسی تره خورد نمی کند.

آقای اسد پور در ادامه نامه شان دستور می دهند که «ضرورتهای تاریخی در کشوری مثل ایران ایجاب می کند که ساکنین آن به زبان واحد و رسمی صحبت کنند...» اگر منظور آقای

آقای اسد پور با گناه هزاران آذربایجانی مثله شده، تبعید شده و مورد تجاوز قرار گرفته شده بقول شما کوشششان برای آن بود که زبان شان به دست فراموشی سپرده نشود. اگر روزی روزگاری شرایط مساعدی پیش آمد باید دهها انستیتو، انجمن و مؤسسه مختلف بوجود آید تا ستمی را که بر این خلق رفت روشن نماید. باید بازمانده های این نهضت را در صحراهای جنوب و بیابانهای کرمان و قزاقستان پیدا بکنند تا شهادت بدهند که چه بر سر آنها و خانواده شان آمد تا امر تشکیل ایران «داوطلبانه و مسالمت آمیز» صورت پذیرد. آقای اسد پور فکر می کنید که آذربایجانیها این فاجعه را فراموش کرده اند؟

آقای اسد پور در قسمتی از نامه شان به درستی اشاره می کنند که در آلمان فدرال غلیبرغم دولت مرکزی قوی، دولت های محلی نیز دارای اختیارات وسیعی هستند ولی نتیجه گیری که می کند بکلی غلط است.

آقای اسد پور! کشور آلمان فدرال، اتحادی داوطلبانه از دولتهای کوچک محلی است. ولی دولت مرکزی در ایران که شما به آن اشاره می کنید دولتی بود که به زور سرنیزه رضا شاه و محمد رضا شاه و به کمک انگلیسی ها و امریکایی ها بوجود آمده بود.

آقای اسد پور! ایران قوی، مستقل و آزاد موقمی خواهد توانست بوجود آید که ملت های ساکن آن داوطلبانه و بدون هرگونه اجباری گرد هم آیند. آنها فقط و فقط زمانی می توانند صورت گیرد که ملت فارس به ملت های دیگر ایرانی احترام بگذارد. این ملتها در منطقه سکونت شان بتوانند رأساً برای آبادانی، بهداشت، آموزش و پرورش خویشان برنامه ریزی بکنند و زبان و فرهنگشان در کنار زبان و فرهنگ ملت فارس امکان رشد و شکوفایی داشته باشد. آقای عزیز! اگر در ایران ملت های غیر فارس یک دهم اختیارات دولت های محلی آلمان را داشته باشند. یعنی اختیاراتی که هشتاد سال قبل قانون اساسی مشروطیت برای انجمن های ایالتی و ولایتی در نظر گرفته بسیاری از مشکلات و خون ریزیها و پراورگی ها حل خواهد شد. وگرنه این کشور گل و بلبل و هزار و یک شب تا قیامت رنگ صلح، آرامش، ترقی و آزادی را نخواهد دید.

آقای اسد پور در ادامه نامه شان علیرغم پژوهی دمکراتیک قبلی دم خروس را نمی توانند پنهان بکنند و زیرکانه روی کار آمدن خانواده پهلوی را زمینه پیشرفت و استقرار دمکراسی در ایران قلمداد نموده و سعی می نمایند تا حداکثر امکان این خائنین به مردم ایران را از زیر ضرب خارج نمایند: «زمینه های دیکتاتوری در ایران را نباید تنها در حکومت های مرکزی، بلکه همچنین در ساخت و پرداخت قومی و ملی مردم نیز جستجو کرد.» سلطنت طلب شرمگین!! اگر لافها سخنان آقای اسد پور را بازکنیم مطلب به این صورت خواهد بود که اگر روزی روزگاری همه در سرتاسر ایران به زبان فارسی صحبت کردند و فراموش کردند که آذربایجانی، کرد، عرب و یا ترکمن هستند در آن روز ایران به مرغزار دمکراسی تبدیل خواهد شد. شتر در خواب بیند پنبه دانه! سراسر نامه آقای اسد پور مشحون از روحیه عظمت طلبی و ملت برتر فارس است. اسد پورها لب کلامشان اینست که ملت های دیگر ایرانی باید زبان در کام بکشند تا فارسها ایران را

بررسی اجمالی تحولات کمی جامعه در ایران

س - پیوند

پیش در آمد :

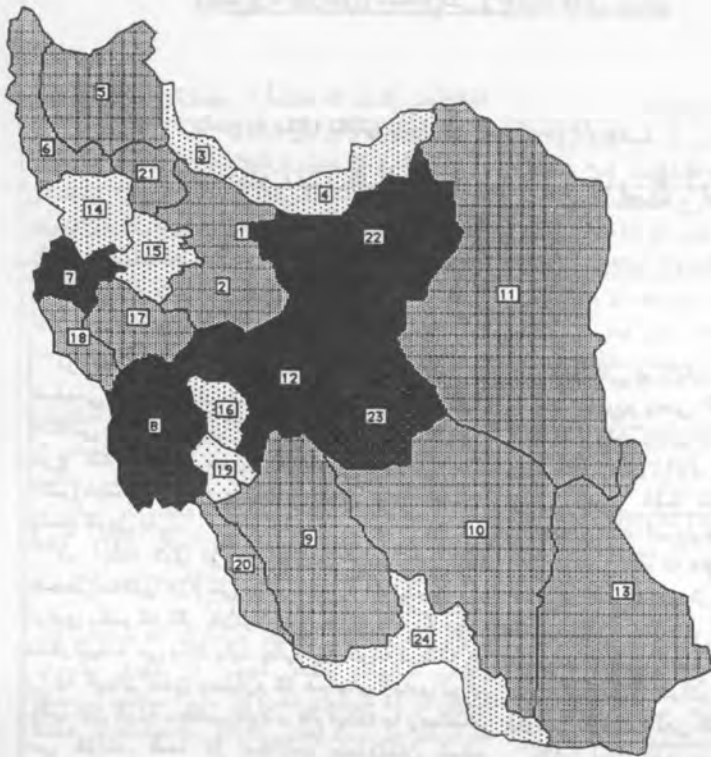
با انتشار تدریجی نتایج سرشماری عمومی کشور (۱۳۶۵) مقایسه داده های جمعیتی و اجتماعی - اقتصادی کشورمان در یک دوره تاریخی و از این طریق بررسی تحول جامعه در جریان چند دهه اخیر میسر شده است. سرشماری سال ۱۳۶۵ پس از سرشماری های سالهای ۴۵، ۴۰ و ۵۵ چهارمین سرشماری عمومی کشور به شمار می رود. هرچند مسائلی مانند جنگ در مرزهای غربی و جنوبی می تواند سؤالاتی در باره صحت و دقت اطلاعات گرد آوری شده مطرح سازد، اما نباید فراموش کرد که این مناطق در صد ناچیزی از جمعیت ایران را دربر میگیرند. از سوی دیگر با توجه به آمادگی قبلی و تدارک بطور نسبی خوب مرکز آمار ایران، باید در مجموع به نتایج سرشماری عمومی سال ۱۳۶۵ بعنوان معتبرترین منبع آماری و اطلاعاتی از جامعه ایران نگریست.

هدف نوشته حاضر بررسی تحولات کمی جامعه ایران از خلال سرشماری های عمومی در چند زمینه مشخص مانند جمعیت، سواد و وضعیت آموزش، مسئله اشتغال جمعیت فعال ایران و رابطه آن با تولید است. انتخاب نمودارها برای ارائه نتایج سرشماری با هدف آسان کردن فهم جداول و رابطه بین اعداد و تحول آنها صورت گرفته است. در تهیه جداول و نمودارها از کتب و جزوات منتشره توسط مرکز آمار ایران در رابطه با این سرشماری ها استفاده شده است.

* * *

طی سال های ۱۳۳۵ تا ۶۵ جمعیت ایران ۲/۸ برابر شده است و از قریب ۱۹ میلیون نفر به ۴۹/۹ میلیون رسیده است. به عبارت دیگر در دوره مورد بحث بطور متوسط جمعیت ایران در سال حدود ۲/۲۷ درصد رشد کرده است. با این نرخ رشد، ایران در ریف کشورهای قرار می گیرد که از بالاترین میزان رشد جمعیت برخوردارند. میزان رشد جمعیت که در دوره ۵۵ - ۱۳۳۵ سیر نزولی داشت در دهه آخر ناگهان شتابی بی سابقه بخود گرفت و از حدود ۲/۷ درصد برای دهه ۵۵ - ۱۳۴۵ به بیش از ۲/۹ درصد در دوره ۶۵ - ۱۳۵۵ رسید.

با چنین رشد شتابانی، ایران در سال ۶۵، بیست و یکمین کشور جهان از نظر جمعیت به حساب می آید و اگر جمعیت با همان رشد دهه گذشته، افزایش یافته باشد، ایران را باید اکنون پانزدهمین کشور پر جمعیت دنیا دانست. رشد سریع جمعیت ایران در سال های پس از ۱۳۵۵ را، باید نتیجه مستقیم ۲ پدیده مهم دانست: نخست مشاهده افزایش قابل توجه میزان زاد و ولد در دهه ۵۵ تا ۶۵ هستیم. جامعه ما همچنین در این دهه با سیل مهاجرین افغانی مواجه بوده است.



نمودار ۱

در صد شهر نشینی در ایران - سرشماری سال ۱۳۶۵

نمودار شماره ۱ نشان می دهد در حالیکه در سالهای ۴۵ تا ۵۷ میزان زاد و ولد ثبت شده در سال بطور میانگین حدود ۱/۳ میلیون بود، طی سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲ از مرز ۲/۲ میلیون نفر گذشت. اما در عین حال همین نمودار نشان می دهد که در مجموع شمار متولدین ثبت شده سیر نزولی طی می کند و مقدار آن در سال ۱۳۶۷ به حدود ۱/۸ میلیون نفر رسیده است. رشد انفجاری میزان زاد و ولد در ایران از جمله پدیده های قابل مطالعه سال های پس از ۱۳۵۷ است. جالب اینست که این پدیده درست در زمانی بوقوع می پیوندد که جامعه ایران بیش از هر زمان درگیر بحران اقتصادی، کمبود و بیکاری بوده است و ما شاهد کاهش منظم درآمد سرانه مردم هستیم. بنظر می رسد سیاست نابخدانه و غیر مسئولانه مسئولین جمهوری اسلامی در زمینه تنظیم خانواده و حتی تشویق مردم به بچه دار شدن در این رشد شتابان بسیار نقش داشته است. فقط در ۵ سال اخیر است که نسبت اندرکاران رژیم به خطای فاحش گذشته خود پی برده اند و دست به برخی اقدامات در زمینه تنظیم خانواده و کنترل مولید زده اند. هرچند نباید از یاد برد که تشدید بحران اقتصادی و بویژه کمبود کالاهای اساسی و دارو نیز می تواند در این تحول مثبت (کاهش مولید) در این اواخر نقش قابل توجهی ایفا کرده باشد.

در مورد مهاجرین افغانی هرچند مسئولین جمهوری اسلامی صحبت از رقمی بین ۲ تا ۲،۵ میلیون نفر به میان می آورند، ولی آمار رسمی سرشماری از ۷۵۰ هزار تبعه افغانستان مقیم ایران فراتر نمی رود.

رشد سریع شهر نشینی

در فاصله دو سرشماری ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵، نسبت جمعیت شهری و روستایی به نفع شهرها وارونه شده است. در سال ۱۳۵۵، ۵۲ درصد مردم در مناطق روستایی بسر می بردند، در سال ۱۳۶۵ این نسبت به ۴۶



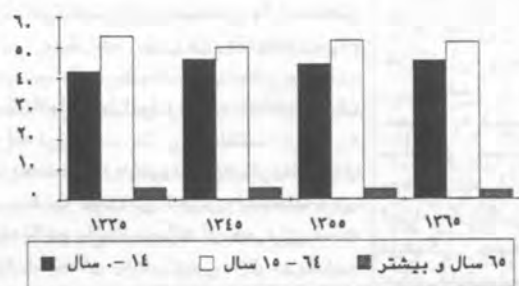
ساختار سنی جوان

رشد سریع جمعیت تأثیرات فوری بر ساختار سنی جمعیت برجا می گذارد، هرچه میزان رشد جمعیت بالاتر باشد، به همان نسبت تراکم جمعیت در گروه های سنی جوان شدیدتر خواهد بود. از سوی دیگر پایین بودن متوسط سن و « امید زندگی » در کشورهای مانند ایران باعث می شود هرم سنی جامعه بصورت مثلثی در آید که در رأس آن گروه های مسن قرار می گیرند و در قاعده گروه های سنی پائین. در حالیکه در کشورهای پیشرفته هرم سنی بیشتر به استوانه شبیه است و گروه های

سنی از نظر تعداد افراد با هم تفاوت بسیار فاحش ندارند. نمودار شماره ۲ نشانگر هرم سنی جامعه ایران در دو سرشماری ۳۵ و ۶۵ است. این نمودار علاوه بر افزایش چشمگیر جمعیت بویژه در گروه های سنی پائین و متوسط، حفظ ساختار سنی جوان جمعیت را نیز طی ۳۰ سال اخیر بخوبی نشان می دهد. در نمودار شماره ۴ شاهد تحول در ساختار سنی جمعیت ایران هستیم. این نمودار به خوبی نشان می دهد، حرکت بطیئ مثبت که در فاصله سالهای ۵۵ - ۱۳۴۵ در زمینه مهار رشد جمعیت و کاهش هرچند ناچیز جمعیت جوان آغاز شده بود، جای خود را دوباره به رشد جمعیت جوان در مجموع جمعیت ایران می دهد.

وجود درصد بالای جمعیت جوان ایران مشکلات عدیده ای در برابر جامعه ایران می گذارد که برخی نتایج آن از هم اکنون مشاهده می شود. رشد بالای جمعیت نیاز جامعه به امکانات گوناگون را بطور شتابنده ای افزایش می دهد. نمونه بارز چنین پی آمدهایی هم اکنون در عرصه آموزش و پرورش خود را پدیدار ساخته است. آموزش و پرورش ایران برای آنکه بتواند به نیازهای جمعیت ۶ تا ۱۴ ساله ایران پاسخ دهد، حد اقل به دو برابر امکانات کنونی نیاز دارد. در حالیکه دولت از تأمین امکانات کنونی هم باز مانده است و بودجه آموزش و پرورش تقریباً معادل مجموعه درآمدهای مالیاتی دولت است.

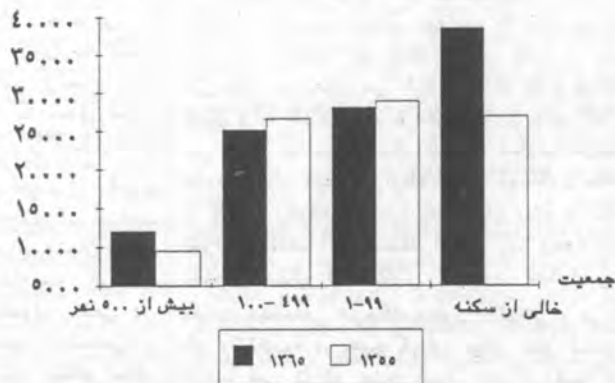
(ادامه دارد)



نمودار ۴
مقایسه گروههای سنی در چهار سرشماری

درصد کاهش یافته است. این نسبت در سال ۱۳۳۵، ۶۹ درصد بود. در فاصله دو سرشماری آخر، جمعیت شهری ایران سالانه بطور متوسط ۵/۵ درصد افزایش یافته است (در برابر رشد ۲/۵ درصد برای روستاها) و در سال ۶۵ بیش از ۲۷ میلیون نفر در مناطق شهری بسر می بردند. دو سوم جمعیت شهری ایران در ۴۰ شهر با جمعیتی بالاتر از ۱۰۰ هزار نفر زندگی می کنند. منهای تهران، ایران در فاصله ۱۳۵۵ تا ۶۵ صاحب سه شهر دیگر میلیونی (مشهد، اصفهان و تبریز) شده است و ۱۶ شهر ایران جمعیتی بیش از ۲۵۰ هزار نفر دارند. جمعیت در چند شهر بزرگ مانند مشهد، شیراز، قم، زنجان، خرم آباد، سنندج، ساری و بوشهر به بیش از دو برابر سال ۱۳۵۵ رسیده است. در دوره مورد بحث جمعیت زاهدان ۳ برابر و اسلام آباد ۴ برابر شده است. در حالیکه در همین فاصله به جمعیت تهران فقط ۳۰ درصد افزوده شده است و از ۴/۵ میلیون نفر به ۶ میلیون نفر رسیده است. در مورد افزایش جمعیت برخی شهرها در دو دوره مورد بحث نباید عامل جنگ و انبوه مهاجران جنگی را از یاد برد. از نظر میزان شهرنشینی ما شاهد توزیع بسیار نابرابر در سطح استان های ایران هستیم. گذشته از استان تهران که ۸۶ درصد ساکنان آن در مناطق شهری بسر می برند، یزد، سمنان، اصفهان از جمعیت شهری بیش از ۶۰ درصد برخوردارند. در حالیکه ساکنان مناطق شهری کهگیلویه از ۲۷ درصد، چهارمحال بختیاری از ۳۶ درصد، همدان از ۳۷ درصد و گیلان و مازندران از ۳۸ درصد تجاوز نمی کند. نقشه شماره ۱ توزیع نابرابر شهرنشینی میان استانهای ایران را نشان می دهد.

نگاهی به مجموعه نتایج مربوط به توزیع جمعیت شهری و روستایی ایران در سال ۱۳۶۵ نشان می دهد که روند مهاجرت به مناطق شهری همچنان با شدت ادامه دارد و جمعیت شهری نه بطور عمده از طریق بوجود آمدن شهرهای جدید از دل روستاهای توسعه یافته، بلکه از راه انباشته شدن هرچه بیشتر جمعیت در اطراف شهرهای موجود افزایش یافته است و این افزایش بیشتر شامل ۸۷ شهری می شود که بیش از ۵۰ هزار نفر جمعیت دارند. نمودار شماره ۲ به روشنی تحول جمعیت در سطح روستاهای ایران را به نمایش می گذارد. بر اساس این نمودار اگر حدود ۱۰۰ هزار روستای ایران را بر اساس جمعیت به ۴ گروه تقسیم کنیم، بخوبی شاهد خالی شدن تدریجی روستاهای کوچک هستیم. هنگام سرشماری ۱۳۶۵، حدود ۱ میلیون نفر از افراد کشور در محلی غیر از محل تولد خود می زیستند که از آن میان ۸۵۰ هزار نفر متولد کشورهای خارجی بودند، به عبارت دیگر از هر ۱۰۰ نفر مردم ایران، ۲۳ نفر در محل تولد خود اقامت ندارد. این میزان برای شهرها ۳۱ نفر و برای روستاها فقط ۱۲ نفر است. حدود ۴۰ درصد مردم تهران متولد این شهر نیستند. میزان مهاجرت در گیلان، یزد، سمنان، آذربایجان شرقی، همدان و چهارمحال بختیاری کمتر از سایر مناطق است. فقط در فاصله دو سرشماری ۵۵ و ۶۵، حدود ۶ میلیون نفر از منطقه ای به منطقه دیگر مهاجرت کرده اند.



نمودار ۲
مقایسه جمعیت روستاهای ایران طی دو سرشماری ۱۳۵۵ - ۱۳۶۵

کدام مشی و روش مبارزاتی سیاست سرنگونی یا راههای سیاسی و مسالمت آمیز

محسن حیدریان

توزانه نیاز دارد و لذا دامن زدن به روحیه انتقامجویی و تخریب در جامعه را شرط مهم پیشبرد «وظایف انقلابی» می‌شمرد. چنین شیوه ای از یکسو به توجیه سرکوب و دیکتاتوری موجود در جامعه یاری میرساند و از سوی دیگر مناسب ترین راه برای اعمال یک دیکتاتوری مجدد در جامعه است. باتوجه به نکات فوق است که استراتژی سرنگونی رژیم ج.ا. حتی اگر بنام دفاع از دموکراسی مطرح گردد، به احتمال قوی نتیجه ای جز برقراری یک دیکتاتوری مجدد در کشور نخواهد داشت. بویژه آنکه فقدان تشکل های سیاسی و صنفی نیرومند و پایدار دمکراتیک و ضعف جدی تربیت و فرهنگ دمکراتیک، یکی از مشخصات بارز جامعه ماست. همچنین باید تاکید کرد که برخلاف افسانه پردازیهای افراطیون چپ و راست بطورکلی مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامعی مثل کشور ما، هیچگونه راه حلاً قهرآمیز، ناگهانی و ضربتی ندارد. بدون هرگونه آرمانگرایی رمانتیک که بویژه در روشنفکران جوامع استبدادی رواج دارد، برای حل معضلات گسترده و همه جانبه جامعه ما، بایستی در جستجوی راه حلهای منطقی، قابل قبول و تدریجی بود.

بنیانهای فکری استراتژی مبارزه مسالمت جویانه و دمکراتیک

یکی از مهمترین مفاهیمی که ما را از گذشته متمایز می‌کند، باید پای بندی به مبارزه سیاسی و دمکراتیک و مسالمت جویانه و اتکاء به پیروزیهای گام به گام بعنوان محور اصلی سازماندهی مبارزات مردم برای تحقق دموکراسی و حاکمیت مردم باشد. زیرا اولاً مبارزه برای دموکراسی و عدالت اجتماعی، و گسترش و تعمیق آنها یک روند تاریخی است که در چهارچوب امکانات و ظرفیتهای موجود جامعه و درجریان رفورم های متعدد و تدریجی و گام به گام شکل می‌گیرد. وثانیاً استراتژی برقراری دموکراسی لزوماً باید مبتنی بر شیوه های دمکراتیک مبارزه سیاسی و اتکاء به آگاهی و اقبال توده های مردم و رای آزادانه آنها و با اجتناب از کاربرد قهر و زور باشد.

برخلاف بنیانهای فکری تمامیت گرا، معتقدین به مبارزه سیاسی و کسب پیروزیهای گام به گام، جامعه را همچون نهالی میدانند که بتدریج رشد می‌کند، شاخه ای پژمرده می‌شود و زوال می‌یابد، بر زمین می‌افتد و شاخه ها و برگهای نوین و با طراوت تر و سرشارتری جای آنها را می‌گیرد. به سخن دیگر چنانکه تجارب تاریخی متعدد نشان میدهد رابطه اجزاء گوناگون جامعه با کل آن بگونه ای است که امکان رشد و تکامل اجزاء مختلف آن، مستقل از کل نیز وجود دارد. بعنوان مثال ارزشهایی همچون دموکراسی و عدالت اجتماعی هیچگاه بطور ناگهانی و در اثر یک «انقلاب» در هیچ کجای جهان خلق نشده و اساساً نمی‌تواند چنین شود. این ارزشها تنها می‌تواند گام به گام و بطور تدریجی و در بطن مناسبات واقعی موجود در جامعه ریشه دوانده و رشد کند و طی روندی جایگزین دیکتاتوری و شکاف طبقاتی گردد. براین مبنا لازم است مبارزه برای بدست آوردن آزادیهای سیاسی و صنفی و استقرار دموکراسی در ایران در همین شرایط

بطورکلی تفکر مارکسیستی است و کسب قدرت سیاسی با توسل به مبارزه قهرآمیز شرط و شیوه قطعی و همزاد چنین حکمی است. مطابق این درک تنها از طریق یک تحول کیفی و ناگهانی که محصول ناگزیر انفجار تضادهای اجتماعی است می‌توان و باید مسأله اساسی هر جامعه یعنی قدرت سیاسی را حل کرد.

درهم شکست ماشین دولتی و ویران کردن همه بنیانهای نظام قبلی نیز شرط اساسی وقوع هر «انقلاب پیروزمند» است که بدون آن هرگونه تغییر و تحول سیاسی و اجتماعی امکان پذیر و یا تنها فریب و نیرنگ طبقات حاکم است. از اینرو سوق دادن روندهای اجتماعی به سمت نقطه جوش انفجار و فراهم کردن شرایط ذهنی انقلاب یعنی تدارک سازماندهی یک مبارزه مسلحانه و قهرآمیز حول محور یک حزب تمرکزگرا و آماده هرگونه چانفشانی و خونریزی از مهم ترین «وظایف انقلابی» قلمداد می‌شود. پیروان این سبک مبارزاتی که از قضا نه تنها نیروهای چپ سنتی، بلکه راست افراطی را نیز شامل می‌شود طبعاً هرگونه رفورم سیاسی و اجتماعی را بلافاصله افشاء و تحریم می‌کنند. زیرا به اعتقاد آنان مناسبات روندهای اجتماعی و نظام حاکم همچون روخانه ای است که با سدی عبور ناکردنی مسدود گردیده و بدون فوران انفجارآمیز جریان آب و درهم شکستن سد و عبور از بقایای ویران شده آن هر تلاشی برای سازندگی از قبل محکوم به شکست است. براین اساس بنیان فکری مدافعین سیاست براندازی تمامیت گراست و به اعتقاد آنان هیچ تغییر و تحول واقعی در اجزاء گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بدون تحول کل نظام حاکم امکان ناپذیر است. از اینرو سیاست طرد، حذف و بایکوت و تحریم مخالفین سیاسی و قدرت حاکم یگانه شیوه اصولی آنها در مقابله با حکومت گران در همه زمینه های تاکتیکی و استراتژیکی است. تفکر براندازی و سرنگونی طبعاً به یک روانشناسی و جو خوشونت بار و کینه

مسئله شیوه جابجایی قدرت سیاسی و بطورکلی تعیین روش مبارزاتی همواره یکی از مهمترین موضوعات نیروها و جنبش های سیاسی و اجتماعی بوده است. نگاهی به تاریخ گرایش ها، احزاب و سازمانهای سیاسی جهان و ایران نشان میدهد که تعیین مشی سیاسی و روش مبارزاتی با بنیانهای فکری و مجموعه ارزشهای اساسی هر نگرش سیاسی و اجتماعی و بویژه دیدگاه آن درباره دموکراسی و شیوه نظام حکومتی پیوند تنگاتنگ داشته و دارد.

تاکنون در میان کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی موجود در جهان متناسب با درک خود از مسایل فوق بیش از در نگرش به شیوه مبارزاتی وجود نداشته است:

۱- استراتژی کسب قدرت سیاسی از طریق براندازی قهرآمیز قدرت حاکم و توسل به زور و کودتا و نظایر آن، که قاطبه پیروان آن نیروهای معتقد به دیکتاتوری پرولتاریا، لنینیست ها و یا دیگر دیکتاتوریهایی فردی، عقیدتی و نظامی از میان نیروهای اقتدارگر و گروههای افراطی چپ و راست و بنیادگرایان بوده اند.

۲- استراتژی مبارزه سیاسی دمکراتیک و مسالمت آمیز و اتکاء به آراء آزادانه اکثریت مردم، که موافقین آنرا نیروهای سیاسی و اجتماعی آزادیخواه و دمکرات، پیروان اندیشه مردم سالاری، چپ دمکرات، جنبش های صلح و زنان، سوسیال دمکراتها، لیبرالها و نیز محافظه کاران تشکیل داده اند.

بنابراین بحث درباره شیوه های مبارزاتی قبل از آنکه مربوط به تحولاتی نظیر «استحاله» در رژیم ج.ا. و امثالهم باشد، مسأله ای معرفتی است که اکنون به اختصار به ارزیابی این دو شیوه مبارزاتی در چهارچوب تفکر نیروهای سیاسی کشورمان می‌پردازیم.

بنیانهای فکری سیاست «سرنگونی»
تقدس انقلاب و ضرورت حتمی و انکار ناپذیر آن مسأله مرکزی در ادبیات چپ سنتی و

به عظمت دوران کوروش برسانند. بر اساس سناریوی تنظیمی این آقایان ابتدا باید عراق و افغانستان را ضمیمه مام میهن کرد سپس اگر قدرتمان رسید سراغ قسمت آسیایی شوروی برویم و همزمان از بحرین و شیخ نشین های دیگر نباید غافل شد. (متأسفانه همدام حسین زود تر از این آقایان چنید!!) حتی اگر زمانش برسد باید یکی از دروازه های تمدن بزرگ را در دهلی نو پنا کنیم.

آقای اسد پورا! عظمت طلبی مبتذل فارسیایی از نوع شما مرا به یاد «فتح قبرس» ترکها می اندازد! جناب «دمکرات مونتاز» خارج «از کشورما در نامه اش فرصت را از دست نمی دهد تا زهر ضد کمونیستی خود را خالی بکند زیرا یکپای تئوری عظمت طلبی آقایان ضد کمونیسم است. «استقرار دمکراسی اصولاً با فلسفه مارکسیستی...هیچگونه هم خوانی ندارد». باید به آقای اسد پورا یادآوری کنم که کمونیست های ایرانی با تمامی ضعف ها و اشکالاتشان (از جمله در رابطه با امر دمکراسی) تنها کسانی بوده اند که شجاعانه اصل «حق تعیین سرنوشت» را برای خلقهای غیر فارس ایرانی به رسمیت شناخته اند و متأسفانه هرکدام از کمونیست ها که از این مواضع دورتر شده اند علیرغم تمامی ادعاهایشان به مواضع شما ها یعنی شونیست ها نزدیک تر شده اند.

بدین ترتیب تشکر آقای اسد پورا از جمهوری اسلامی بخاطر سرکوب خلقهای غیر فارس نباید تعجب کسی را برانگیزد زیرا که شونیست ها در هر لباس مواضع مشترکی دارند. پزهای دمکراتیک اشخاصی مثل آقای اسد پورا کسی را نمی تواند فریب بدهد. زیرا که تیزهوشی زیادی لازم نیست تا بتوان فهمید که این «دمکراتها» مونتازخارج از کشور هستند و از زور پیسی به دمکراسی روی آورده اند. وگرنه اگر نقاب شان را کنار بزنیم، براحتی می توانیم تئوریست های «ملت واحد»، «زبان واحد» و «شاه واحد» را باز شناسیم. به آخرین توصیه آقای اسد پورا گوش فرا بدهیم: «ما باید این شهامت را بیابیم که از سیاست های درست (منظور سیاست های جمهوری اسلامی) حمایت کنیم و از سیاست های نادرست، حمایت نکنیم.»

آقای اسد پورا! پیش بسوی فتح کربلا و تاشکند!!

«ممکن است که آقای اسد پورا بلا فاصله بفرمایند که نه خیر فقط مسئله زبان مطرح نبود. بلکه ابر قدرت شرق می خواست به این بهانه «آذربایجان عزیز» را از مام میهن جدا نماید. در جواب می توانم فقط بگویم که برای ما مسئله فقط مسئله ملی، فرهنگی و اقتصادی بود. هر سوء استفاده یی که شورویها می خواستند از این قضیه بکنند مسئولیتش مستقیماً به گردن دولت مرکزی بود و آنهم دقیقاً بخاطر سیاستهای ضد ملی، ضد آذربایجانی و ارتجاعی اش. همانگونه که امروزه کرد ها در سرتاسر جهان دنبال متحدین و حامیانی برای خودشان هستند (چه شرقی و چه غربی). کسی هم حق ندارد آنها را به این خاطر سرزنش بکند زیرا که دولت مرکزی هیچ راه دیگری برایشان باقی نگذاشته است.

خواستها، مراحل نخستین راه دستیابی به دموکراسی و حاکمیت مردم ایران را تشکیل میدهد. درحال حاضر علیرغم تغییرات معین در سیاست داخلی و خارجی رژیم که نشانگر بروز نشانه هایی از توجه به افکار عمومی و کاهش نسبی فشار های گوناگون و آزادی بخشی از زندانیان سیاسی و تلاش در جهت تشویق ایرانیان مقیم خارج از کشور برای بازگشت به کشور و کوشش برای جلب سرمایه ها و متخصصان ایرانی فراری از کشور است، هنوز نمی توان از پای بندی رژیم به پذیرش قواعد دمکراسی و حقوق بشر سخن گفت. ولی بنظر در صورتیکه همه اپوزیسیون دموکراتیک با یک سیاست مسالمت جویانه و سازنده برای سوق تحولات حکومت به سمت احترام به آزادیهای اولیه به میدان بیاید، باتوجه به الزامات گوناگون سیاسی و اقتصادی ناشی از بهبود روابط همه جانبه رژیم با کشورهای غربی و بحران ریشه دار موجود در جامعه، دولت رفسنجانی ناگزیر به برداشتن گامهای بعدی خواهد گردید و امکان اینکه بخشی از حکومت در چنین راستایی تحول یابد منتفی نیست. صرفنظر از چنین احتمالی، سیاست و خواسته های مشخص با تلاش برای تحقق آزادیهای سیاسی و صنفی در کشور و احترام به حقوق بشر که شرط لازم برای هرگونه تحول دموکراتیک در کشور است، باید باشد. در اینراه باید با اتکاء به مبارزه سیاسی مستمر مردم و سازمانهای سیاسی آنها، بدون آنکه خواهان طرد و نابودی زمامداران کشور باشیم باید رژیم را به منظور به سازش کشاندن بخشی از گرایش معقول آن به این واقع بینی و تعهد که نباید در برابر میل و اراده آزادانه مردم مقاومت کرد، زیر فشار قرار داد و راه برقراری یک دیالوگ سازنده و جدی با نیروهای معتدل درون و بیرون حکومت را بگشاییم.

در این تردیدی نیست که برای استقرار یک دموکراسی واقعی در کشور، استبداد مذهبی قطعاً باید کنار گذاشته شود و از جمله اصل «ولایت فقیه» که در تناقض با دموکراسی و حاکمیت مردم است، باید از صحنه سیاست کشور زوال یابد. اما توجه به اصل تحقق تحولات سیاسی و اجتماعی از راههای سیاسی و دموکراتیک و تدریجی ما برای آن چنان شرایطی باید مبارزه کنیم که بتوانیم مخالفت خود با «ولایت فقیه» و یا هر مسأله دیگری را آزادانه در کشور بیان کنیم. و هر تغییری را صرفاً به اتکاء رأی مردم متحقق سازیم. استراتژی این مبارزات سیاسی و دموکراتیک، ایجاد تغییراتی در سیستم سیاسی کشور در جهت احترام به آزادیها، و رأی مردم و تأمین حاکمیت مردم از طریق انتخابات آزاد است. پاسخ ما در برابر مقاومت خشونت آمیز احتمالی حکومت، اعتصابات سراسری و تظاهرات خیابانی میلیونی مردم و نظایر آن است. بنابراین سیاست و شعار مشخص ما مبارزه در راه دستیابی به آزادیهای دموکراتیک و دموکراسی از طریق عقب نشاندن گام به گام حکومت برای پذیرش این خواسته ها و این مبارزات هدف تأمین حاکمیت مردم از طریق انتخابات آزاد و برقراری جمهوری مبتنی بر دموکراسی و حقوق بشر را دنبال می کند.

شوار و نا مساعد کنونی آغاز گردد و بطور پی گیر و مستمر، تا نست یابی به حاکمیت دموکراتیک مردم دوام بیاید. پای بندی به اصل تحقق هر تغییری و تحول سیاسی واجتماعی از راههای سیاسی و مسالمت آمیز و پیروزیهای تدریجی، امکان بازسازی و ارتقاء خواسته های حداقل را که بسیار منطقی تر و قابل قبول تر برای مردم و جامعه است فراهم می سازد و برخلاف تفکر تمامیت گرا مردم و حکومت را به یکباره در برابر یک انتخاب قطعی و غیرقابل تجدیدنظر قرار نمی دهد. علاوه بر اینها براین اساس دستیابی به دیالوگ و یا توافقات قابل قبول و منطقی درباره مسائلی و خواسته های مشخص سیاسی و اجتماعی بسیار عقلانی تر و قابل حصول تر از یک توافق درباره یک برنامه تمامیت گرا و استراتژیک برای ساختن یک جامعه ایده ال-که بنظر ما اساساً وظیفه نسلهای بعدی است-با نیروهای گسترده و متنوع سیاسی و اجتماعی موجود جامعه است. درحقیقت از آنجا که بنیادهای فکری مشی ساسی دمکراتیک و مسالمت آمیز در اساس خود مبتنی بر پذیرش پلورالیسم، انتخابات آزاد و دستیابی به توافقهای سیاسی است از همان ابتدا مانع انتقال قدرت از طبقه یا گروهی به طبقه و گروه دیگر می گردد و شکل و میدان مبارزه را به میزان زیادی از حیطه تحمیل نیروهای مستبد خارج می سازد. مشی سیاسی دمکراتیک و مسالمت جویانه نه تنها تقویت روحیه تخریبی و انتقام جویی کور توده های مردم و کاربرد قهرآمیز و خشونت برای اعمال سیاستهای خود نیازی ندارد، بلکه درست برعکس متکی بر ارتقاء فرهنگ دمکراتیک جامعه و آراء آزاد و آگاه اکثریت جامعه است. این شیوه مبارزاتی همچنین طرح خواسته های مثبت و تهییز کننده را جانشین شعارهای نفی گرایانه می کند و در هرگام مبارزاتی سیمای بهبود خواهانه نیروهای دمکراتیک را نسبت به گرایشهای افراطی و بنیادگرا متمایز می سازد.

کدام سیاست و کدام شعار مشخص

باتوجه به نظرات مطرح شده در بالا باید بروشنی گفت که در مرحله کنونی مبارزه برای برقراری دمکراسی در ایران ما برای تحقق کدام خواسته ها و کدام تحولات قابل قبول مبارزه می کنیم و مضمون سیاسی خواست ما برای مبارزه مشترک با سایر نیروها چیست؟ واقعیت آن است که بخش بزرگی از اپوزیسیون تا کنون بدلیل مطلق کردن هدف سرنگونی و یا برکناری رژیم ج.ا تنها با رجزخوانی به تغییرات مهم درون حکومت و جناح بندیهای درونی آن و نیز تحولات فکری و سیاسی نیروهای اسلامی جامعه که عناصری از تعدد و دمکراسی در آنها یافت می شود نگریده و عملاً نتوانسته در تسریع این تحولات و نیز کسب آزادیهای اولیه و خواسته های نظیر آزادی مطبوعات و آزادی بیان و عقیده و مسأله بازگشت پناهندگان به میهن و گشایش فضای سیاسی کشور نقش فعال و سازنده ای ایفا کنند. از اینرو مبارزه برای دمکراسی درحال حاضر باید تلاش جهت انجام رفرم هایی در همین نظام ج.ا موجود باشد. بطور مشخص مبارزه برای کسب آزادیهای اولیه که برخی از موارد مهم آن در سطور قبلی قید گردیده و تلاش برای عقب نشاندن گام به گام حاکمیت برای پذیرش این

در محافل سیاسی

موضع گیریها : در باره بازگشت مهاجرین و متخصصان

سیاست دولت رفسنجانی در زمینه بازگشت مهاجرین ایرانی مقیم خارج کشور، موجب طرح مباحث و موضع گیریهای جدیدی در میان صفوف اپوزیسیون رژیم گردیده است. ماهنامه شماره ۲۸ جمهوری خواهان ملی ایران در این خصوص از جمله نوشته است که: «چیز زمانه و ضرورتهای باز سازی کشور، دولت را به عقب نشینی در این زمینه واداشته است. باید فرصت را مفتاح شمرد و بدون کوچکترین امتیاز فکری و سیاسی به رژیم، بازگشت به ایران را مورد توجه قرار داد. کاردانی که با افق های فکری مختلف به ایران باز می گردند، بدون تردید می توانند نقش مهمی در گشودن فضای فرهنگی و سیاسی جامعه ایفا کنند، تضمین امنیت این متخصصین از نظر ما در صدر شرایط بازگشت به ایران قرار دارد. دولت باید با اعلام رسمی منع تعقیب عمومی و ضمانت های کافی بین المللی امنیت کامل متخصصین ایرانی را تأمین نماید. اعلام منع تعقیب که نتیجه فوری آن آزادی زندانیان سیاسی است، می تواند نخستین گام در ایجاد جو تفاهمی شمرده شود که بازگشت وسیع متخصصین را امکان پذیر خواهد ساخت.»

نشریه کار شماره ۷ ارگان مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) موضع شورای مرکزی سازمان در این خصوص را بازتاب داده است که بخشهایی از آن از این قرار است: «هدف واقعی دولت رفسنجانی از طرح شعار بازگشت مهاجرین، در درجه اول جلب اقبال معینی از میلیونها مهاجر ایرانی خارج از کشور، یعنی سرمایه داران و متخصصان برای به راه انداختن چرخ های درهم شکسته اقتصادی است. تبلیغات دولت برای بازگرداندن این اقشار معین، بسیار بیشتر از اقدامات حد اقل و واقعی است که برای بازگشت همین قشر محدود از توده عظیم مهاجرین صورت گرفته است. شورای مرکزی سازمان بی توجهی به اقدامات دولت رفسنجانی در عرصه فوق را نادرست می شناسد و آثار در خدمت سپردن ابتکار عمل به رژیم و پیشبرد سیاست های آن به گونه ای که خود می خواهد می داند. شورای مرکزی سازمان از همه ایرانیان مقیم خارج دعوت کرده است که برای بازگشت به ایران به یک تلاش و مبارزه جمعی تحت شعار تأمین و تضمین بازگشت امن دست بزنند. شرایط بازگشت امن به کشور در گرو اقدامات زیر است:

- ۱ - تصویب قانون منع تعقیب کلیه مهاجرین سیاسی و اعلام رسمی آن.
- ۲ - آزادی زندانیان سیاسی، منع پیگرد، بازداشت و شکنجه.
- ۳ - لغو سانسور و تأمین آزادی فعالیت نویسندگان و هنرمندان.
- ۴ - پذیرش رسمی اعلامیه جهانی حقوق بشر.
- ۵ - گشایش دفاتر دایمی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، سازمان عفو بین الملل و صلیب سرخ جهانی در ایران برای نظارت بر رعایت حقوق بشر و بازگشت امن مهاجرین.
- ۶ - لغو حجاب اجباری و قوانین زن ستیز.
- ۷ - رفع تضییق علیه اقلیت های مذهبی.
- ۸ - تأمین آزادی مهاجرین برای سفر به خارج از کشور.
- ۹ - تضمین حق بازگشت مهاجرین به مشاغل قبلی و انتخاب آزادانه شغل برای آنان.

شماره ۱۹ اتحاد کار ارگان مرکزی سازمان فدایی نیز مسئله بازگشت را ناشی از احساس نیاز و درماندگی رژیم دانسته و معتقد است که: «تا آنجا که به عوامل و انگیزه های ریشه ای مهاجرت بر می گردد، هیچ دگرگونی عمده در شرایط حیات سیاسی و اجتماعی ایران روی نداده است، رژیم می خواهد متخصصان را به داخل بازگرداند و برای این کار تبلیغات بسیار راجع به «تغییر شرایط» می کند و قولهای فراوان می دهد. لکن صرف نظر از هر چیز دیگر، وضعیت کار و زندگی آن دسته از کارشناسان و متخصصانی که با تحمل شرایط سخت در داخل مانده اند مناسب ترین معیار برای سنجش این «تغییر شرایط» است.»

دموکراسی و قانونیت

فدایی نشریه سازمان فداییان خلق ایران در شماره ۷۳ خود مطلبی با عنوان «دموکراسی، قانون و تمدن تفکیک ناپذیرند» به قلم علی کشتگر درج کرده است. نویسنده پس از آنکه تربیت و اندیشه قانون ستیز در نیروهای چپ و پیوند آن با افکار استبدادی را مورد ارزیابی انتقادی قرار داده، جنگ خلیج فارس و اوضاع جهان را بر مبنای احترام به دموکراسی و قانونیت مورد بازبینی قرار داده است. به اعتقاد نویسنده: «اینک در آغاز آخرین دهه بیستم، جهان وارد مرحله دیگری از تاریخ خود شده است که شاید به لحاظ تاریخی بزرگترین تحول قرن بیستم و از بزرگترین تحولات تاریخ جوامع بشری است. در این مرحله منافع اقتصادی و سیاسی کشورهای بزرگ و پیشرفته جهان ایجاب می کند که از شکل گیری دموکراسی و قانونیت در همه جهان از جمله در جهان سوم دفاع کنند. دیدن این حقیقت به هیچ وجه تأیید هیچ قدرت زیاده خواه و زورگویی

جهانی نیست. دیدن این حقیقت اما برای ما که همچنان با رژیم خودکامه مواجهیم هم نشوار است و هم سخت لازم و حیاتی است.» نویسنده سپس با اشاره به انبوه نوشته هایی که سراسر مملو از یأس و بدبینی نسبت به جهان و بویژه نسبت به کشورهای است که در آنها دموکراسی و قانون ریشه دار تر و قوی تر است نتیجه میگیرد:

«تازمانی که ما به خود نیاییم و علت عقب ماندگی هایمان را در خودمان جستجو نکنیم، تازمانی که غرب را عامل اصلی بد بختی ها و عقب ماندگی هایمان معرفی کنیم، چون سراپا در اشتباهیم ره به هیچ جا نخواهیم برد. پس به خود برگردیم و به خود و ملت خود دفاع از دموکراسی و قانونیت را یاد بدهیم نه جستجو کردن عامل فقر و بدبختی خود در تمدن غرب.»

امنیت منطقه از نگاه

حزب کمونیست ایران

نشریه کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران در شماره ۶۱ خود طرح مسأله «ثبات و امنیت منطقه» در پرتو جنگ خلیج فارس را از دید خود مورد اعلام داشته و نه تنها رژیم ج.ا، بلکه نیروهای اپوزیسیون را به عنوان اینکه در پی یافتن نقش برتر منطقه ای برای ایران هستند و عظمت طلبی ناسیونالیستی را دنبال می کنند، مورد حمله قرار داده است. به اعتقاد این حزب: «اینکه تمام شاخه های ناسیونالیسم ایرانی، چه در اپوزیسیون و چه در حکومت، از سلطنت طلبان گرفته تا ملیون و اسلامی ها، در این مورد موضع یکسانی دارند، گویای اشتراک اهداف و منافع پایه ای این جریان است.»

مسئله آزادیهای سیاسی

و مباحث مربوطه

«در ماه ها و هفته های اخیر مسئله امکان گسترش آزادیهای سیاسی در چهارچوب رژیم جمهوری اسلامی و وعده های فرستادگان رژیم به متخصصین و سرمایه داران مقیم خارج و سرانجام وعده رفسنجانی در نماز جمعه در مورد امکان اعلام عفو عمومی، مهم ترین مسئله مورد بحث و داغ ترین موضوع در جریانات سیاسی و اجتماعی مقیم خارج (و بعضاً داخل) کشور بوده است. ملاقات پر سر و صدای اخیر میان وزیر اقتصاد و رئیس بانک مرکزی با سرمایه داران و صاحبان تخصص مقیم خارج، در نیویورک اوج این تحولات محسوب می شد. در حال حاضر دو نظریه در میان محافل سیاسی و اجتماعی خارج کشور در این رابطه شکل گرفته است. نظریه اول بر آنست که باید تلاش کرد

متخصصان و صاحبان امکانات مقیم خارج کشور متشکل شوند و آنگاه از طریق تشکل های ضد به رژیم برای عقب نشینی های بیشتر فشار آورند. صاحبان این نظریه، تحولات اخیر و رفرم های مورد ادعای رفسنجانی را تو خالی و یا حد اقل تاکتیکی می دانند و هیچ تضمینی برای آینده نمی بینند. بنظر ایشان بازگشت مجزاً و تک تک متخصصان، تحت شرایط سرکوب فعلی که حتی نهضت آزادی حق فعالیت آزاد ندارد، در واقع امضاء کردن سند تسلیم به رژیم است.

نظریه دوم بر آنست که باید حرکات رفسنجانی را جدی گرفت و به آن خوشبین بود، زیرا رژیم قدم در راهی گذاشته است که دیگر برایش بازگشت وجود ندارد و این تنها راه نجات کشور و شانس رژیم در شرایط فعلی داخلی و بین المللی است. برخی از صاحبان این نظریه که خوشبین ترند، اساساً بر رفسنجانی نیت و انگیزه های سالم و صادقانه می بینند و برخی دیگر تنها به علت مساعد بودن شرایط داخلی و خارجی ابراز اطمینان می کنند. در هرحال علاوه بر بحث های جاری در سالن ها و در محافل، و یا در صفحات نشریات، حرکات عملی نیز بشدریچ انجام می گیرد. به عنوان مثال تعدادی از متخصصان خود را برای بازگشت آماده کرده اند (و یا بازگشته اند) و یا تعدادی از افراد شرکت کننده در ملاقات اخیر نیویورک سرگرم تدارک تشکیل هیئتی جهت ملاقات با رفسنجانی در سفر آتی وی به پاریس هستند و طبق اطلاع کیهان لندن شماره ۳۵۴ تماس هایی نیز در این رابطه با مقامات جمهوری اسلامی در پاریس جهت تدارک این دیدار گرفته شده است. در این میان واکنش جناح های مختلف سیاسی گوناگون است. جناح های رادیکال سلطنت طلب که از جمله از سوی کتانه سلطانی قلمزن کیهان لندن نمایندگی می شوند، بطور تلویحی تمایل سرمایه داران و صاحب متعصبان رژیم سابق برای بازگشت را خیانت تلقی می کنند. مقالات تند و تیز بویژه کتانه سلطانی در شماره های اخیر کیهان لندن از جمله تحت عنوان « سرمایه وطن ندارد، سرمایه داران چطور ؟ » (کیهان لندن شماره ۳۵۲) و یا « تشریح یک جنایت پراگماتیک » (شماره ۳۵۱)، مواضع این جناح را که تمام هستی خود را در چشم انداز یک سیاست رفرمیستی و پیروزی این سیاست، در خطر می بیند، منعکس می کنند. در این مقالات امکان تحول در رژیم اسلامی یکلی منتفی دانسته شده و به شدت به مانور های کشور های غربی در این رابطه حمله می شود و در این رابطه به قتل دکتر برومند و امثال این حرکات اشاره می شود.

در عین حال برخورد جناح های دیگر سلطنت طلب نیز به این مسئله اساساً احتیاط آمیز است. از طرف دیگر از داخل کشور در محافل سیاسی غیر رسمی و دوفاکتوئی که حول و حوش نشریات و محافل ادبی و هنری شکل می گیرد، خوشبینی بیشتری ابراز می شود و کم و بیش به مواضع تند این یا آن گروه خارج کشور (چه چپ و چه راست) به عنوان « خارج

کشورنشینان » برخورد می شود. به هرحال بطور خلاصه می توان مواضع مخالفان (و یا به هر حال بدبینان) نسبت به تحولات اخیر را به این شکل خلاصه کرد که آنها مدل میدان صلح آسمانی چین را مطرح می سازند (یعنی جنبش های جوانان و ناراضیان در اثر تحولات و اصلاحات اقتصادی، و سرانجام سرکوب شدن آنها توسط « کل سیستم »)، و در مقابل جناح مقابل گسترش تحولات دموکراتیک اخیر از جمله در اتیوپی (با فرار دیکتاتور)، یا در عراق (ولو بطور موقت) و یا در کویت (تحت فشار مستقیم کشورهای غرب) و امثال آنها را مثال می زند.

ماجرای اکتبر سورپرایز

و انعکاس ایرانی آن

« در پی افشاکوی های اخیر گاری میک، مشاور امنیتی کارتر، رئیس جمهور سابق آمریکا در مورد بند و بست دستگاه انتخاباتی رونالد ریگان با حکومت خمینی در مورد آزاد کردن گروگانها تنها بعد از انتخابات آمریکا، در محافل سیاسی ایران نیز این موضوع بازتاب نسبتاً گسترده داشت، چراکه بخشی از آپوزیسیون امروزی ایران که در آن زمان جزئی از جناح های درون و یا برون حکومتی بوده اند خود بازیگر صحنه و یا ناظر آن بوده اند. از جمله این افراد می توان از ابوالحسن بنی صدر و احمد مدنی نام برد که اولی در زمان حدوث حادثه رئیس جمهور و دومی کاندیدای ریاست جمهوری بوده است. بنی صدر بدنبال پاسخ منفی اولیه دولت آمریکا برای سفر او به آمریکا جهت معرفی کتاب جدید خویش، سرانجام به این کشور رفت و در مناظره ها و مصاحبه های مطبوعاتی و نیز در کمیسیون های مجلس آمریکا حضور یافت. وی مدعی است که ادعاهای گاری میک کاملاً درست است و او بنا بر اطلاعات و شواهد مشخص خویش اطمینان دارد که چنین بازیچهایی رخ داده اند. از سوی دیگر احمد مدنی در مصاحبه ای با کیهان لندن شماره ۳۵۲ مدعی شد که هیچ رابطه ای با دستگاه های امنیتی و اطلاعاتی آمریکا در دوران مبارزات ریاست جمهوری ایران نداشته و ادعا کرده که هم دموکرات ها و هم جمهوریخواهان آمریکا با رژیم خمینی تماس داشته اند. وی در این مصاحبه می گوید که اگر هم کسانی از سوی او تماسهایی داشته اند به خودشان مربوط است و ایشان نمی توانسته اند « ۴ میلیون » طرفدار خویش را کنترل کنند.

جناح رادیکال سلطنت طلب نیز بتوبه خود این ماجرا را وسیله ای برای حمله به دولت های آمریکا (از جمله دولت کارتر که آنرا اساساً سبب و باعث و یانی انقلاب ایران می دانند) و نیز دستگاه ریگان و بوش (که آنرا نیز در حال سازش با رژیم اسلامی می دانند) کرده اند.

یک قتل سیاسی دیگر

« طبق اطلاع محافل سلطنت طلب، سرهنگ محمد قلی معترف، عضو سازمان

نظامی « نمارا » در هلند در اتومبیل خویش به آتش کشیده شده و به قتل رسیده است. در پی این قتل، از سوی سازمانی بنام « نمارا » که ظاهراً دارای شعباتی در سراسر کشورهای اروپا و آمریکا میباشد، اطلاعیه هایی صادر شد. در هیچ يك از اطلاعیه ها، از چگونگی فعالیت های این سرهنگ سابق ارتش شاه اطلاعی داده نشده است. «نمارا» مخفف حروف اول « تیروهای مسلح انقلاب رهائی بخش ایران » میباشد. نکته جلب کننده این است که از سوی سازمان درفش کاویانی که یکی دیگر از جریانات سلطنت طلب محسوب می شود، هیچ اطلاعیه تسلیم و یا همدردی در مورد این قتل صادر نشده و بنظر می رسد که این دو سازمان یا با یکدیگر رقابت دارند و یا اساساً سازمان نمارا، یک نماد و سمبول بیشتر نیست. بویژه آنکه سازمان درفش کاویانی در برابر قتل دکتر برومند، علیرغم اختلافاتی که قاعدتاً میان نهضت مقاومت ملی و یک جریان مسلحانه سلطنت طلب می تواند وجود داشته باشد، عکس العمل همدردی نشان داد. در هرحال همه اطلاعیه ها و اعلامیه ها دست رژیم اسلامی را در این قتل می بینند و آنرا جزئی از زنجیره ترور های سیاسی چند ساله این حکومت تلقی کرده اند.

نامه سرگشاده سرهنگ توکلی

از داخل کشور

« سرهنگ توکلی از اولین نظامیان طرفدار رژیم اسلامی (که ظاهراً اکنون هیچ مقامی ندارد) طی نامه ای سرگشاده به مقامات رژیم که متن آن در کیهان لندن شماره ۳۵۲ چاپ شده، رژیم را بخاطر بی کفایتی در عرصه نظامی و اقتصادی مورد حمله قرار داده است. از انعکاس داخلی این نامه و عکس العمل مقامات رژیم خبری در دست نیست.

درگذشت دکتر صدیقی

دکتر غلامحسین صدیقی از چهره های صاحب نام ملی ایران روز نهم اردیبهشت در تهران به دنبال بیماری طولانی در سن ۸۵ سالگی در گذشت. دکتر صدیقی از جمله یاران مشهور دکتر مصدق بود و در همه سال های بعد از کودتا هیچ شغل دولتی بجز تدریس در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران را نپذیرفت. دکتر صدیقی در اوج مبارزات مردم در سال ۵۷ از سوی شاه برای اشغال پست نخست وزیری دعوت شد، ولی شاه شرایط وی را نپذیرفت. شاه بعد ها به خبرنگاران گفته بود که ملاقات با صدیقی از سخت ترین و پد توین ملاقات های سیاسی وی بوده است.

دکتر صدیقی فارغ التحصیل دانشگاه سوربن فرانسه بود و در کابینه دکتر مصدق در ابتدا پست وزیر پست و تلگراف و سپس مقام حساس وزیر کشور را بر عهده داشت و در پی کودتای ۲۲ مدتی به زندان افتاد. دکتر صدیقی علاوه بر دنیای سیاست، از چهره های صاحب نام دانشگاهی ایران و از بنیان گذاران جامعه شناسی امروزی در ایران بود و در کار علمی چون در کار سیاسی به پاکدامنی و استقامت رأی و درستی، شهره بود. یادش گرامی باد.

انتشار دوره جدید مجله فرجاد

شماره اول مجله فرجاد دوره جدید با آثاری از اخوان ثالث، ایران درودی، سیمین بهبهانی، اکبر رایی، محمدعلی سپانلو، شهین حنانه، آرمان هارتونیان، مفتون امینی، عمران صلاحی، جمشید علیزاده و دیگران در پانزدهم اردیبهشت ماه در تهران منتشر شد. مطالب این نشریه در دوره جدید در زمینه شعر، داستان، تئاتر، نقاشی، سینما، نقد، کاریکاتور، تاریخ و مطالب اجتماعی است.

موفقیت های جهانی شعرا، نویسندگان و

پژوهشگران ایرانی

احمد شاملو، شاعر بلند آوازه میهنمان

برنده «جایزه ادبی بین المللی نویسندگان آزاده» که هر ساله از سوی «بنیاد آزادی بیان» به نویسندگان و شاعران بزرگ، پیشرو و عدالت خواه جهان تعلق می گیرد، گردید.

همچنین محمود صالحی طالقانی برنده «جایزه فیزیک آلمان و دکتر پروینسیان نامزد پژوهشگر سال در زمینه مسائل نفتی گردیده اند. سعید میرهادی شاعر ایرانی نیز که تاکنون ۵ دفتر شعر به زبان آلمانی منتشر کرده موفق به دریافت جایزه «آدالبرت شاهیزو» گردید که از طرف بنیاد رویرت - بوش وابسته به آکادمی هنر های زیبای استان بایرن آلمان هر ساله به شاعری اهدا می شود. علی دهباشی سردبیر مجله «کلك» که در ایران منتشر می شود به دعوت مجامع دانشگاهی سخنرانی هایی در زمینه ادبیات معاصر، مطبوعات ایران و مسأله ایرانشناسی در دهه گذشته در چندین شهر اروپا و آمریکا به عمل آورد که با استقبال چشمگیری مواجه گردید.

نگرشی به اعماق

نشریه ادبی، فرهنگی، هنری گردون که در تهران منتشر می شود در شماره اردی بهشت ماه خود در مقدمه گفتگوی جالبی که با عنوان فوق با محمد علی شاکری یکتا از شاعران معاصر کشور ترتیب داده پس از آنکه مهمترین عامل رشد حرکت اندیشه ای نسل کنونی، تسلیم و تسلیم را آزادی بیان و اندیشه و تقابل نظرها و اندیشه ها قلمداد کرده، از جمله تأکید کرده است که «تك الگویی نهایتش به بن بست است. اگر قرار باشد که همه يك حرف بزنند، یکنوع بیندیشند، همه دارای يك سلیقه باشند، همه به

يك هدف ازپیش تعیین شده برسند، این یقین وجود دارد که حرفها کهنه و کسل کننده می شود و اندیشه کارکرد خود را از دست می دهد. در ادامه آمده است که: «جامعه ای که به عادت دیرینه و به غلط، تنها به اعتبار پیراهن های پاره کرده و متأسفانه گاه چرکین، سمت و سوی گرایش های خود را به نخله های فرهنگی، ادبی، هنری - دست کم در این مقوله - تعیین می کند، جامعه ای که هرچند چوبهای بسیاری خورده است و شکست هایی را بر دوش حمل کرده، همچنان وقادار به ریش سفیدان خود است و هنوز هم گاه، حاضر نیست سره را از ناسره، به رغم تجربه هایش تشخیص دهد. شاکری یکتا در این گفتگو مشخص کردن مرز بین تعهد اجتماعی شاعر و علایق و وابستگی های سیاسی را بزرگترین تجربه انقلاب در شعر می داند و تأکید می کند که: «سیاست به مفهوم آن قالب های تنگ ذهنی و آن باورهای صادراتی و وارداتی را می گویم که مثل کفش تنگ باعث می شود پاهایت میخچه بزنند و راه رفتن ترا کند. شاعر در این زمینه که گویا شعر به بن بست رسیده است معتقد است که «بن بست اگر هست، بن بست شعر نیست، بن بست نگرش به اعماق است. فقدان آن خرد مندی و شیفتگی جانسوزی است که بتواند نقش و نگارهای آشکار و پنهان زندگی امروز مردم ما را به تصویر بکشد وگرنه نمی شود در پیله تنگ خود محوری، خودبزرگ بینی، بت تراشی های ادیبانه و مخرب فحاشی و هرزه درایی به این و به آن، تکی همه به خاطر اثبات خویشتم نمی توان ادعای رسالت و اصالت کرد. این ضد ارزش ترین شیوه ای است که يك انسان مدعی شعر و شعور می تواند به کرده خود حمل کند و سنگینی اش را به جامعه خویش تحمیل کند. شاعر در ادامه گفتگو کارهایی را که مرز زمان را بشکند و در ژرفای آینده حرکت کند، معیار پذیرش و مقبولیت عام شعر در ایران می داند. محمد علی شاکری در باره سبک کنونی نقد می گوید که اغلب یا تعارفات دوستانه، نان به هم قرض دادن و سفارشات دو قبضه است. یا قحش و هتاکي به دیگران است. وی در پایان در باره لزوم وجود نهاد یا انجمنی که بتواند اهداف صنفی شاعران و نویسندگان را منعکس کند می گوید که: «این لازمه زندگی اجتماعی هرصفتی است و در تمام دنیا، در آن کشورهایی که برای نویسندگان و شاعر و اهل قلم احترامی قائلند اینگونه نهادها بطور رسمی وجود دارد. در اینجا هم باید وجود داشته باشد ولی مسأله فقط صنفی نیست، آزادی بیان و قلم مقوله ای قابل بحث است. قبلا هم کانون نویسندگان ایران در این زمینه ها فعالیت می کرد. باید چنین تشکیلاتی بوجود بیاید به شرطی که به دام گروه بازی نیفتد.»

اوضاع منطقه

و مصلحت ملی ما

مسعود بهنود در شماره اردیبهشت ماه مجله آدینه نظم نوین جهانی، اوضاع منطقه و نقش و موقعیت ایران را مورد بررسی قرار داده است. وی از جمله با اشاره به وضعیت کنونی که به عقیده او برای ایران حساس تر از روزهای جنگ جهانی اول و شهریور ۲۰ در اوج جنگ جهانی دوم است در پاسخ به این سؤال که کدام سیاست خارجی مطابق با مصلحت ملی است نوشته است که: «مدیریت جامعه راه پر خطر را با استفاده از همان تدبیری پیمود که در جنگ جهانی، عقلا و رجال مصلحت اندیش ایران نیز با همین تدبیر مملکت را از گزند ها مصون نگه داشته بودند: بیطرفی. اما این بیطرفی که در طول مدت حضور امریکا و متحدانش در منطقه اعلام گشت، تفاوتی با تمام آن دفعات پیشین داشت. دولت های ایران در دوران جنگ جهانی اول دانسته و دولتهای هم زمان با جنگ جهانی دوم تا شهریور ۲۰ ندانسته چهار ضعیفی بودند که مربوط به قدرت نظامی و تدافعی مملکت بود اما این بار در زمستان ۶۹ حکومت ایران می توانست مطمئن باشد که مقاومت اساله در جنگ، سرمایه ای برای سیاست خارجی ایران اندوخته است که پشتوانه سیاست بیطرفی بود. مسعود بهنود در پایان با اشاره به تحرك ماشین دیپلماسی ایران در روزهای جنگ خلیج فارس می نویسد که: «روزگاری نه چندان دور، تدبیر این بود که قواعد بازیهای بین المللی انکار شود و به يك دیپلماسی درون گرا و درخود خرنده قناعت کند. اما اینک با تجربه ای که اندوخته شده می توان گاه به بازی در آمد. حتی گاه می توان قواعد بازی را دیکته کرد.»

چنین پیداست که می دانیم برای تأثیر گذاشتن در سرنوشت منطقه و بلند کردن همدایی از سر مصلحت ملی بصیرت و تدبیر، بالا بردن سطح اطلاعات و قدرت استنتاج در عین داشتن اطمینان بخود از لوازم کارند.

- گفتگویی درباره تجارب

۱۰ سال زندگی در خارج از

کشور -

کلی ترقی یکی از نویسندگان مطرح دهه های ۴۰ و ۵۰ که پس از ۱۰ سال زندگی در فرانسه به وطن باز گشته، در باره تجارب زندگی در خارج، اندیشه ها و کتابهای تازه اش به گفتگو با مجله آدینه نشست است. در این گفت وگو که در شماره اردیبهشت ماه آدینه چاپ گردیده، وی تجارب زندگی ۱۰ ساله خود در

خارج را تجربه های آدمی که پس از تردید ها و تعمق ها و سرگردانی ها میان «آنجا» و «این جا» برای گریز از نحوه تفکری قبیله ای به امید رسیدن به نوعی آگاهی جدید و پذیرفتن دلهره های ناشی از ورود به جامعه ای مدرن و یک دوره انتقالی برخورد ارزش های سنتی با «مدرنیته» دانسته و می گوید که پس از این مدت دیگر آن آدم سابق نیست و با چشم دیگری به حادثه ها نگاه می کند. دلش برای سرزمینش تنگ می شود اما فاصله گرفته و به خودش و به ارزش های بومی و گذشته اش، با انتقاد و ارزیابی تازه نگاه می کند. دلش دیگر تنگ پشه و پشه بند و کوه های البرز و کوچه چناران و پیچ امین الدوله نیست، بلکه در باره مسأله غربیت می اندیشد.

گلی ترقی در این گفتگو در باره ویژگی بافت اجتماعی ما می گوید که: «ما هنوز به نوعی آدمهای قبیله ای هستیم و زندگی همگانی می کنیم. هنوز به معنای غربی وارد تاریخ نشده ایم. فردیت نداریم، آنطور که یک انسان غربی دارد. الان هم می بینیم که این روابط قبیله ای شدت بیشتری پیدا کرده و مسائل و روابط دسته جمعی مطرح می شود. خارج شدن از قبیله و روابط سنتی و وارد تاریخ شدن کاری فوق العاده ترسناک و دردآور است. جوامع ماقبل مدرنیسم و ماقبل تجدد هنوز زندگی قبیله ای می کنند و در خواب شیرین زمستانی بسر می برند. دربرخورد با تجدد و در لحظه ورود به تاریخ است که این بند ها را می برند و مسئولیت فردی شان را می شناسند.»

گلی ترقی ادبیات معاصر ایران و بویژه ادبیات بعد از انقلاب را از نظر کمی بسیار پر بار می داند اما به لحاظ کیفی آنرا «ادبیات شهادت» می نامد که پر از صحنه پردازی و حس و عاطفه است. فکری در آن نیست. نوعی رالیسم بومی است و معانی بنیادی و «طرح پرسش» در آن وجود ندارد. وی شناخت فرهنگ غرب و کسب ارزشهای خوب آنرا مهمترین راه تحول می شناسد و معتقد است که: «اصلا صحبت از شرق و غرب دیگر کاملاً بی معنی شده است. اگر چیزی هم بنام بازگشت به خویشی وجود داشت حالا دیگر معنای قدیم را ندارد و باید تفسیر و تعبیر جدیدی از آن بشود، منظورم این است که ما فکر و ذهن انتقادی نداریم. به خودمان، به جامعه مان و به تاریخ با فاصله و با ارزیابی نگاه نمی کنیم. ما آدم های حاشیه نشین هستیم و در حاشیه تاریخ زندگی کرده ایم و می کنیم. فکر کنید که چون انقلاب شده ما در صدر تاریخ هستیم. ما تاریخ ساز نیستیم. ما آدمهای جهان سومی مانده ایم. چه از نظر اقتصادی و چه از نظر فرهنگی و تا زمانی که در فضای فرهنگی محدودی زندگی می کنیم در تمام زمینه های هنری دست دوم و سوم خواهیم ماند. همانطور که از نظر اجتماعی، تاریخی و اقتصادی دست سوم هستیم. شما به یک نویسنده بزرگ امریکایی نگاه کنید، درست است که رنگ و بوی اقلیمی خودش را دارد، اما از طریق آنچه می نویسد خودش و جامعه اش را انتقاد می کند. علت یابی می کند. تاریخ را

مورد پرسش قرار می دهد. ما خود نگری نداریم تاریخ نگری نداریم، از غربی ها یاد نگرفته ایم و الکی به خودمان بالیده ایم. از نظر فلسفی انسان اروپایی و غربی، بعد از رنسانس مدام تغذیه فرهنگی شده است. ماچنین بخت و اقبالی نداشته ایم فقط به شناخت فرهنگ بومی و اقلیمی خود اکتفا کرده ایم و چسبیده ایم به خویشی خود که هنرنزد ایرانیانست و پس بسیار پر مدعا و خود بزرگ بین هستیم. ... ما هنوز گرفتار این طرز تفکر هستیم که مبادا غریزه بشویم. غریزگی به معنای شیفتگی بی چون وچرای ارزش های غربی است. در این صورت شرق زدگی هم بد است. تنها راه غرب زده نشدن شناخت ارزشهای فرهنگ غربی ست. درست عکس آنچه آل احمد می گوید... ما متأسفانه قبل از اینکه بخواهیم فرهنگ غرب را بشناسیم در مقابلش موضع گرفته ایم.»

نویسنده در ادامه، هراس روشنفکر جهان سومی از غرب و تکنولوژی را بیهوده میدانند و در باره ضرورت باز بودن فکر روشنفکران ایران و کنار گذاشتن ایدئولوژی های از پیش تعیین شده سخن گفته و با اشاره به ایدئولوژی شکست خورده کمونیسم و مارکسیسم می گوید که: «ما هر وقت از یک ایدئولوژی صحبت می کنیم و آن ایدئولوژی شکست می خورد می گوئیم این ایدئولوژی راستین نبود. راستش دیگر ما این روز ها در جهان متفکر بزرگی نداریم که به معنای کلاسیک و قدیمی اش مارکسیست باشد. شکست مارکسیسم هم تاریخی است و هم فکری.»

گلی ترقی نسبت به آینده جهان سوم خوش بین است و معتقد است که: «برای جهان سوم امکانات زیاد است، ما محکوم به این هستیم که هم پای اتفاقات جهانی حرکت کنیم. خود تکنولوژی امکانات وسیع تری می دهد. کتابها دارند ترجمه می شوند. ولع بسیار هست، شاید قسمت اعظم این ولع هم بخاطر بسته شدن درهاست. وقتی در کتابفروشی های ایران ترجمه کتابهای دو سه ماه پیش اروپا را دیدم متعجب شدم.»

میز گرد ناشران

و بحران بازار کتاب

به ابتکار مجله گردون در اردیبهشت ماه امسال میز گردی با شرکت ناشران کتاب در دفتر این مجله در تهران حول محور بحران کتاب برگزار گردید. یکی از مهمترین مسایل این میز گرد دادن مجوز از طرف وزارت ارشاد به ناشران کتاب است که به اعتقاد شرکت کنندگان در این جلسه این کار بر خلاف اصل ۲۴ قانون اساسی است که هرگونه دخالت در امور نشر را منع کرده است. به اعتقاد ناشران دادن مجوز نشر به هر شکل باید به عهده سندیکا و یا اتحادیه ناشران باشد و وزارت ارشاد نباید در این مورد دخالت کند. یکی از نکات مهم دیگر این میز گرد طرح مسئله فقدان امنیت فرهنگی در جامعه است. در این مورد اصلانی مدیر انتشارات نقره می گوید که: «نویسندگان ما، سانسورچی ترین نویسندگان جهانند. چون از

جامعه خوششان می ترسند. از نهاد های جامعه وحشت دارند. هر وقت عدم امنیت فرهنگی پیش آمده، مهاجرت عظیم روشنفکران اتفاق افتاده» به گفته نکو روح مدیر انتشارات چاپخش: «مشکل ما، بوروکراتیزه کردن تمام امور در این کشور است. کتاب یکسال در بررسی می خوابد. آن هم در دنیایی که ارتباطات سریع است. روزنامه های ما کهنه اند، کتاب های سیاسی ما کار برد روز را ندارند. اگر وزارت ارشاد می خواهد ما رمان هم داشته باشیم باید بپذیرد که یک سری از چهارچوب های از پیش تعیین شده می شکند.» آقای مدیر انتشارات به نگار در باره وضعیت حرفه ای نویسندگان می گوید که «نویسنده ایرانی در منجیق عذاب به سر می برد. او با اعصاب خرد شده در برابر جامعه، به دلیل عدم نشر درست اندیشه اش و در برابر خانواده اش به دلیل عدم توانایی در رفع نیازمندیهای اولیه زندگی آنها خرد می شود.»

مقدم مدیر انتشارات فکر روز این سؤال را مطرح می کند که: «چه دلیلی دارد در جامعه ثروتمندی مثل ایران توده مردم آن، باید آنقدر دچار مشکلات اقتصادی و رفع نیازمندیهای اولیه باشند که نتوانند به مسایل بنیادی خوششان برسند؟ نتوانند با کتاب ارتباط برقرار کنند؟» در این میزگرد ده ها مسئله اساسی دیگر نظیر آفت شدید سطح آموزش و پرورش و اوضاع اسفناک کتابهای درسی، تشدید شکاف فرهنگی در جامعه، عقب ماندگی فکری بخش بزرگی از جوانان در زمینه های فرهنگی، ادبی و هنری، ضرورت تغییر برنامه های رادیو و تلویزیون، لزوم برگزاری کنفرانس ها و محافل بحث آزاد، ضرورت حمایت دولت از نویسندگان، ناشران و هنرمندان و غیره توسط شرکت کنندگان مطرح گردیده است.



زنان شوروی و

جاذبه زندگی آراسته تر

ترجمه: اخزر

واکنش اعتراضی نسبت به دید غالبی که در بحث های مربوط به نقش زن وجود دارد مشاهده نمی شود؟

یکی از زنان در پاسخ به این پرسشها توضیح می دهد که تقریباً هیچ مردی در انجام امور خانه مشارکت نمی کند و زنان چنان زیر بار فشار مسئولیت کارخانه هستند که حتی یک شغل دلیزیر برای آنها حکم کار اجباری را پیدا می کند.

شرشیت گوستاوسون می گوید: زندگی امروز زنان شوروی بمراتب بشوار تر از دوره های دیگر است. آنان از جهات گوناگونی تحت فشار هستند. کمبود شدید کالا برای زنان یک مشکل طاقت فرساست، زیرا آنان به تنهایی مسئولیت امور خانه را برعهده دارند. بیکاری درحال گسترش است و زنان بیش از مردان در معرض خطر از دست دادن کار قرار دارند. زنان شوروی دیده اند که هم مادران و هم مادر بزرگان آنان شاغل بوده اند، در نتیجه آنان نیز همچون بسیاری از زنان سوئدی تصویری در مورد عدم استقلال اقتصادی ندارند. اما زنان سوئدی وابستگی مادران یا مادر بزرگانشان را که روزی شان بوسیله همسرشان تأمین می شد، دیده اند.

اکتون زنان شوروی می خواهند همه چیزهای «کهنه» را دور بپزند. برای حقوق زن و مرد، این که همه باید کار کنند، و نیز ممنوعیت فیلم ها و آگهی های تبلیغاتی که جنبه تحقیر آمیز نسبت به زنان دارند از آن چیزهای «کهنه» ای هستند که باید دور ریخته شوند. آرزوی یک زندگی آراسته تر و کم زحمت تر که در آن گویا افقی طلائی در برابر چشمان گشوده می شود، در دلها می جوشد.

بسیاری می گویند «طرفدار آزادی انتخاب هستیم» و منظورشان اینست که حق داشته باشند تصمیم بگیرند که آیا می خواهند کارکنند یاخیر.

در کتاب از قول جامعه شناس شوروی ایگورکن نقل می شود که: «نظر تحقیر آمیز نسبت به زنان مولود دوران پرسترویکا نیست، منتها این امر اگر در سابق بصورت غیر علنی صورت می گرفت، امروز دیگر شکل عیان به خود گرفته و لذا می توان گفت که وضع زنان

پوست و یک پخچال جایزه گرفت. شرشیت می گوید: حالا دیگر راجع به این صحبت نمی شود که آیا انتخاب ملکه زیبایی اصولاً کار درستی است یا نه، بلکه صحبت بر سر این است که آیا آن که برنده شد واقعاً از همه زیبا تر بود؟ چگونه در جامعه ای که در آن برابری زن و مرد جزء مواد قانونی است و تبعیض جنسی ممنوع است، وضع بصورت فعلی درآمده است؟ جامعه ای که در آن زنانی از قبیل الکساندرا کولونتای * نماینگر راه بوده اند. چرا کشتی پرسترویکا یک دید قدیمی و عقب مانده نسبت به زن را باخود یدک می کشد؟

شرشیت گوستاوسون قبلاً در مقاله ای دیگر در نشریه «مسکو نیوز» نوشته بود:

«آیا همه زنان شوروی می خواهند که به آشپزخانه برگردند؟ و یا این مرد ها هستند که می خواهند زنان را به آنجا بازگردانند؟ چرا هیچ

خانم شرشیت گوستاوسون روزنامه نگار سوئدی که از سه سال قبل ساکن شهر مسکو است، با عده ای از زنان شوروی که متعلق به قشر های اجتماعی مختلف هستند مصاحبه کرده است. این عده در کتاب او تحت عنوان «زنان پرسترویکا» در باره زندگی روزمره، آرزوها و نیز دید خود درباره کار، عشق و سیاست سخن می گویند.

شرشیت گوستاوسون سه سال پیش راهی مسکو شد تا برای پرسش هایی که ذهن او را مشغول می داشت پاسخ بیابد. او خود در خانواده ای رشد یافته که در آن پدر و مادر در دوران جوانی خود به شوروی به عنوان سیمبل جامعه آینده می نگریستند. پدرش کارگر لاستیک سازی بود که در دوران جنگهای داخلی اسپانیا داوطلبانه راهی آن دیار شد و مادرش در یک نانوائی کار می کرد. شرشیت زبان روسی را در دبیرستان آموخت.

بسیاری از زنانی که او در کتابش با آنان مصاحبه کرده است، حسرت زندگی را دارند که اینقدر بشوار نباشد: زندگی که در آن زنها می توانند به امور خانه بپردازند، غذای خوب بپزند، از فرزندانشان نگهداری کنند و بازگشت همسری را انتظار بکشند که روزی شان را تأمین می کند و به آنها عطر فرانسوی اهدا می کند. مثلاً تاتیانا کتورگیونا می گوید:

«ما زنها می خواهیم همه چیز را باهم داشته باشیم: تحصیل، موقعیت شغلی و اجتماعی، استقلال، مادر بودن و تشکیل خانواده. البته من فکر می کنم که برای یک زن مادر بودن و تشکیل خانواده باید در درجه اول اهمیت قرار گیرد.

او در پاسخ اینکه «آیا این موضوع در مورد خود شما هم صدق می کند؟» پس از لحظه ای تردید پاسخ می دهد:

«نه، زیرا من غلط بار آمده ام.

تاتیانا کتورگیونا پزشک ارشد یکی از بیمارستانهای زنان شهر مسکو است. زنی شاغل و از لحاظ اقتصادی مستقل است. زنان دونسل پیش تر از او فاقد استقلال مالی بودند. لیکن امروز تاتیانا و بسیاری زنان دیگر درباره زندگی دلیزیر زنان روسی که در دوران پیش از انقلاب می زیستند، سخن می گویند.

سال گذشته یولیا شونوا بعنوان نخستین ملکه زیبایی شوروی برگزیده شد و یک پالتو



در واقع بدتر از سابق نشده است.

سرشیت می گوید: اتحاد شوروی نخستین کشوری بود که برای زنان حقوق برابر با مردان قائل شد. اما با آنکه مواد قانون حاکی از برابری زن و مرد بود، واقعیت زندگی چیزی جدا از آن بود. در دوران حکومت شوروی بحثی صورت نمی گرفته و جنب و جوشی وجود نداشته است. معیارهای مربوط به زنان از بالا دیکته می شده و هرگز مورد بحث و بررسی انتقادی قرار نمی گرفته و امروزه فضای باز موجود است، در ارتباط با زنان سنت های اجتماعی متعلق به دوران تزارها و قبل از انقلاب است که بار دیگر مطرح می شود. در کتاب آمار و شواهد متعدد دیگری نیز ارائه می گردد.

درآمد زنان شوروی دو سوم درآمد مردان است. عده زنانی که دارای تحصیلات عالی هستند بیشتر از مردان است، لیکن تنها هفت درصد از مقامهای ریاست در اختیار زنان قرار دارد و این در حالیست که از هر دو مرد دارای تحصیلات عالی، یک نفر در محیط کار دارای موقعیت رهبری کننده است.

برنامه صرفه جویی که در فاصله سالهای ۸۶ تا ۸۸ صورت گرفت در ۸۰ درصد موارد به ضرر زنان تمام شد. چهار میلیون زن شوروی دارای مشاغلی هستند که در آنها قوانین مربوط به ایمنی و حفاظت کار رعایت نمی گردد. در شوروی سالانه ۵/۶ میلیون کودک متولد می شود و در سال ۱۰ تا ۱۱ میلیون مورد سقط جنین صورت می گیرد. هر زن شوروی در طول زندگی خود بطور متوسط ۴ بار بطور قانونی سقط جنین می کند اما آمار واقعی حتی از این هم بیشتر است. کمبود وسایل پیشگیری از بار داری چنان جدی است که به ناچار سقط جنین جایگزین آن ها گشته است. چهار پنجم کل موارد سقط جنین سالانه جهان در شوروی صورت می گیرد. و اما میخانیل گورباچف در مورد نیمی از انسانهای جهان چه می گوید؟ او در کتاب خود «پرسترویکا» می نویسد: «ما به حقوق زنان و نیاز ویژه ای که به نقش جایگزینی ناپذیر آنها در خانه و خانواده و تربیت کودکان موجود است، اهمیت خاصی قائل هستیم».

سرشیت می گوید: من خواسته ام واقعیت زندگی زن شوروی را تصویر کنم. این زندگی بسیار دشوار و طاقت فرساست، اما سراسر سیاهی نیست، بلکه در آن نیروی فراوان، ظرفیت عظیمی برای بقا، همبستگی و یاری دادن به یکدیگر وجود دارد که بسیار تحسین انگیز است.

سرشیت معتقد است که پرسترویکا در واقع می تواند در دراز مدت جنبه های مثبت فراوانی برای زنان در برداشته باشد. او می گوید: اکنون دیگر آن بحثی که قبلاً وجود نداشت شروع شده است. شاید لازم باشد که در آنجا این بحث از ابتدا و با زمینه های فکری ای که برای ما دیگر کهنه شده است، تکرار شود تا بتدریج به شعری برسد.

«از همزمان لنین و یکی از نخستین زنانی که تا عضویت ارگان رهبری حزب کمونیست شوروی ارتقاء یافت»-م.

نامه زیر در رابطه با «نامه سرگشاده» نوشته فریدون تنکابنی بدفتر روزنامه رسیده است که خلاصه آن از نظر خوانندگان می گذرد.

نزدیک بقایای «دیوار برلین» چیست؟

در شماره ۷ راه آزادی مضمونی طنز آمیز زیر عنوان «نامه سرگشاده» (صفحه ۲۷) درج شده که درخور توجهی مخصوص است. در «نامه سرگشاده» اثر تازه فریدون تنکابنی طنز نویس گرامی و خطاب به شش نفر است که به تازگی از «گروه ۲ نفره صفری-خاوری-لاهرودی» یکسره کناره گرفته و به دیگر کوشندگان در راه «برگزاری کنگره سوم» حزب توده ایران روی آورده اند. آنان معتقدند که: «حزب توده ایران علیرغم همه دشواریهای موجود، بالقوه ظرفیت آنرا دارد که هم با کاربریست است آورد های نگرش نوین سیاسی و هم با تکیه بر سخن و تجارب ارزشمند نیم قرن حیات پرفراز و نشیب خود، از طریق نوسازی واقعی حزب بر بحران کنونی غلبه یابد و نقش شایسته خویش را در کنار سایر نیروهای مترقی و آزادیخواه کشور در راستای طرد استبداد و ساختمان جامعه ای شکوفا و آزاد ایفا کند».

اما چنانکه از نامه سرگشاده بر می آید، طنز نویس گرامی و حقاً محبوب میهن ما از چنین آماجی به کلی فاصله گرفته است. تا اینجا ایرانی برایشان نیست. چنانکه به کسانی دیگر هم نمی توان ایراد گرفت که بسی پیش تر به «بن بست تاریخی حزب توده ایران» معتقد شدند، ولی با احترام به آرمانهای حزب به سازمانهای سیاسی چپ دیگر پیوستند یا با حفظ بیش و کم همان آرمانها حزبی دیگر بنیاد گذاشتند.

بنابراین، پرداختن به حزب توده ایران-جدا از غاصبان مدعی رهبری آن-به منزله پرداختن به چنان مقوله سیاسی مهمی است که افزوده بر فعالیت خود خصلت های حساس تاریخی و جنبه های خود ویژه ای دارد. اما نگارنده «نامه سرگشاده» در حالیکه برای «گروه سه نفره صفری-خاوری-لاهرودی»الحق به زبان نافذ و دلنشین طنز مضمون کوک می کند، به حزب توده ایران نیز متأسفانه هم سطح با مقوله گروه سه نفره بی مهابا پرداخته و آن را چنان «مرده» پنداشته که «هیچ مسیحایی قادر نیست این مرده را زنده کند».

«نامه سرگشاده» مطلب درستی را با طنز مطرح می کند ولی به نتیجه نادرست می رساند. توجه کنید: «چندی پیش شایع شد که صفری پول های حزب را برداشته و به امریکا گریخته

رودتا ارباب داشتن این خوبی را دارد! وعاقبت دست از سر کچل حزب برداشته. خیلی ها خوشحال شدند و گفتند: جهنم پول، سگ خورا همین که یارو شرش را کم کرده، خودش بزرگترین ثروت و سعادت است». آنگاه، پس از اشاره به مراجعت «یارو»، خطاب به شش نفر کناره گرفته از گروه سه نفره ادامه می دهد که: «صفری استالین وار آمد و حکمی را قرائت کرد و شما را از مقام و منصب نداشته تان معزول کرد و حتی به شما اجازه بحث و گفتگو و چون و چرا نداد. بعد هم نتیجه گیری ناتمام از مراجعت صفری را به تحقیر و توهین آن شش نفر پیوند می زند که بی خود در فکر برگزاری کنگره برای حزبی هستند که «مرده» است. یعنی چنین تحقیر و توهینی را (امیدواریم که ناخواسته) به همه کسانی تسری می دهد که به نحوی برای برگزاری کنگره سوم حزب توده ایران تلاش

می کنند. غافل از اینکه باز گرداندن صفری درست برای جلوگیری از برگزاری کنگره سوم و برای نابودی حزب توده ایران است. اگر صفری با مصوبات ضد حزبی «کنفرانس ملی» (که دست بر قضا تعدادی از حزب گریزان امروزی را هم خود سرانه برای جورکردن اجناس دکانش به آنجا برده بود) و نیز با مصوبات جلسه بی ماه ۱۳۶۶ و جلسه فروردین ۱۳۶۹ توانسته بود حزب را از میانه بر دارد، دیگر مانع تراشی توطئه آمیز برای جلوگیری از تشکیل کنگره سوم موضوعیتی نداشت. البته تبهکاری های او و دستیاران چند گانه اش در حزب توده ایران لطمات ناشی از رهبری سابق و اسبق را بسی سنگین تر کرده است. می توان این لطمات سنگین را از دیدگاههای گوناگون و به این یا آن شیوه تحلیل و تبیین کرد و بسا که حب و بغض های معینی را هم بر آنها افزود. با اینهمه، در هیچیک از این احوال، نمی توان به نتیجه گیری «نامه سرگشاده» رسید.

سخن آخر فعلا اینکه اگر حزب توده ایران حتی فقط در جان و دل یکی از وفاداران به حزب-گرچه در شکنجه گاه اوین-زنده باشد، هیچکس حق ندارد آن را «مرده» اعلام کند. حزب توده ایران زنده، از آن توده ایهای رزمنده، از آن زحمتکشان ایرانی و از آن ایران است.

• قربان نژاد

ریگان را خمینی

روی کار آورد

ف. شیوا

کاخ سفید تشنج تازه ای را از سر می گذراند که طبق معمول به تاریخ روابط مقامات امریکائی با رژیم حاکم بر ایران باز می گردد. پوزیدنت بوش به ندرت مانند هنگام دیدارش با خبرنگاران در سوم ماه می خشمگین و ناراحت بوده است. او در پاسخ خبرنگاران تقریباً نعره زد که:

مگر من در سال ۱۹۸۰ در پاریس بودم؟ به هیچوجه! و هیچ حرف دیگری ندارم که اضافه کنم. بیائید سعی کنیم همینجا نقطه پایانی بر همه شایعاتی که جریان دارد، بگذاریم. اینهمه شایعات را مدام تکرار کردن دیگر چندان آور است.

ماجرا از این قرار است که گفته می شود جرج بوش در اکتبر ۱۹۸۰ با تنی چند در پاریس بوده است تا طی دیدار محرمانه ای با نمایندگان رژیم ایران بر سر ۵۲ گروگان امریکائی در سفارت امریکا در تهران معامله کند و مانع از آن شود که گروگانها تا پیش از انجام انتخابات ریاست جمهوری امریکا در نوامبر ۱۹۸۰ آزاد شوند.

این مطلب را گاری سیک کارشناس مسائل ایران و خاور میانه در دستگاه رئیس جمهور اسبق امریکا جیمی کارتر و عضو شورای امنیت ملی امریکا در آن زمان، طی مقاله ای در روزنامه نیویورک تایمز منتشر کرده است و فیلم مستندی نیز براین اساس ساخته شده است که اخیراً در تلویزیونهای امریکا و برخی کشورهای اروپا به نمایش درآمده است.

در هفته های اخیر گاری سیک بارها تکرار کرده است که مطابق تحقیقات او رونالد ریگان و جرج بوش با رژیم ایران سازش کرده اند که گروگانها در جریان مبارزات انتخاباتی همچنان در اسارت نگاه داشته شوند تا آزادی آنها مایه افزایش آراء به نفع جیمی کارتر نگردد. ریگان رقیب انتخاباتی کارتر بود و قرار بود که جوج بوش را به سمت معاونت خود برگزیند. فرستادگان ریگان (که حد اقل سه نفر ادعا می کنند که بوش نیز در میان آنان بوده است) در مقابل به طرف ایرانی قول دادند که در صورت پیروزی ریگان، سلاحهای مورد نیاز ایران را که بخش اعظم آنها در زمان شاه خریداری شده بود، به آنان تحویل دهند. سرپرستی هیئت امریکائی بعهد و ویلیام کیسی بوده است که بعداً به ریاست سازمان سیا رسید و اکنون درگذشته است. بنا بر روایت سیک، کیسی با مهدی کروبی رئیس کنونی مجلس شورای اسلامی دوبرار در مادرید دیدار کرده است و واسطه این دیدارها مأموران

مخفی اسرائیلی و دو دلال اسلحه ایرانی به نامهای سیروس و جمشید هاشمی بوده اند. رژیم ایران به وعده خود عمل کرد و همه گروگانها در ژانویه ۱۹۸۱ درست پنج دقیقه پس از ادای سوگند ریاست جمهوری توسط ریگان، آزاد شدند. اندکی پس از آن نیز سیل اسلحه و قطعات یدکی به ارزش صد ها میلیون دلار از طریق اسرائیل به ایران سرازیر شد.

این مطلب در زمان ریاست جمهوری ریگان نیز اینجا و آنجا عنوان شد، اما دولتهای ریگان و بوش همواره آنرا تکذیب کرده اند. در داخل ایران نیز این مطلب تازگی ندارد و در همان زمان سخنانی در این خصوص شنیده می شد که بر اساس آنها از جمله نگارنده این سطور در فروردین ۶۸ در کتاب «با گامهای فاجعه» چنین نوشته است: «۲۸ دی ۵۹-گروگانهای امریکائی، کارکنان سفارتخانه امریکا در ایران، آزاد شدند و

به سوی امریکا پرواز کردند. پشت پرده زد و بند هائی در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری امریکا بین مقامات ایرانی و امریکائی صورت گرفته بود که سر و صدای آن به سخنرانی های مجلس و نماز جمعه و غیره هم کشیده بود. گفته می شد که حزب «توده» فشار آورده بود که لا اقل زمانی گروگانها را آزاد کنند که به نفع کارتر تمام شود. زیرا شوروی علناً مایل نبود که حزب جمهوریخواه و «باز» های جنگ طلب روی کار بیایند و علاقمند بود که حکومت حزب دمکرات ادامه یابد، اما عکس آن اتفاق افتاد و گروگان ها وجه المصلحه روی کار آمدن ریگان قرار گرفتند.

بی شک مهدی کروبی و سایر مقامات رژیم ایران (از جمله رفیق دوست و رضائی که بنا به گفته یک دلال اسلحه پاکستانی کروبی را همراهی می کرده اند) و برخی نمایندگان مجلس از کم و کیف این ماجرا آگاهند. همچنین ابوالحسن بنی صدر که در آن زمان رئیس جمهوری ایران بود و اخیراً کتابی در باره زدو بند های پشت پرده ایران و امریکا منتشر کرده است، در مصاحبه ای در امریکا گفت:

شکی نیست که ملا های ایران با ریگان و بوش سازش کردند که آزادی گروگانها را در مقابل دریافت برخی چیزها به تأخیر اندازند! پس می توان فهمید که چرا پوزیدنت بوش ایتقدر به خشم آمده است. افشای دروغ او ریاست جمهوری او را جدأ به خطر می اندازد.

درباره آقای شوارتسکف

جنگ آغاز شد و مخالفان و موافقان نیز به صف آرایی در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، و بازهم صحبت از منافع و دفاع از آزادی!!! و صلح نوین جهانی و حقوق ملتها و بهانه های دیگر که بررسی و تجزیه و تحلیل آنها به افراد فن و حرفه واگذار میشود.

آن موضوعی که بیش از اندازه جلب نظر می کند و برای هر فرد شرقی و مخصوصاً ایرانی مهم است، حضور مردی با ۱۹۰ سانت قد و ۱۱۰ کیلو وزن که به قول دوستانش «خرس» لقب گرفته (مطمئناً اعراب عربستان فعلاً از این موجود ترس دارند و الا لقب «شتر» براندازه تر بود) فرماندهی نیروهائی را در منطقه به عهده دارد که نامش «شوارتسکف» و از ژنرالهای ۴ ستاره امریکا است.

نام «شوارتسکف» برای هر ایرانی آزاده و ملیون ایران نام نا آشنائی نیست، نامی که با جنایت و خیانت و کودتا همراه است (هرچند که روزنامه کیهان سلطنت طلب از اقدامات مشعشعانه پدربین شخص تجلیل می کند و خوشحال است که این شخص مدتی در ایران زندگی کرده و حتماً همبازی اشرف پهلوی هم بوده.)

شوارتسکف، رئیس پلیس نیوجرسی که نامش در جریان ربوده شدن فرزند لیندنبرگ، پرواژه شد و از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ به عنوان مستشار ژاندارمری به ایران اعزام شد.

همین شخص بود که در کودتای ۲۸ مرداد که علیه دولت ملی مصدق ترتیب داده شد، مأمور رساندن نتیجه ملاقات اشرف پهلوی با جاسوسان «سیا» در سوئیس، به شاه در ایران شد و همراه خود میلیونها دلار پول برای پخش کردن بین اوپاش و چاقوکشان درباری آورد.

اکنون فرزند خلف این شخص فرمانده نیروهای امریکائی در عربستان سعودی شده که برای برقرار کردن صلح نوین!!! جهانی و آزادی باشد، و همانطور که در فارسی ضرب المثل معروف می گوید «عاقبت گرگ زاده گرگ شود» به نظر میرسد حداقل در مورد این پدر و فرزند صدق کند، که در مورد تلفات جنگ به سادگی می گوید: «شمارش اجساد کار ما نیست.»

جعفر ۱- وین

کمک مالی رسیده

م. مهاجر از بخوم ۴۱ مارک